

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال سوم
شماره ۳۴ - دی ۱۳۸۱ - ژانویه ۲۰۰۳

تاملی بر پاره‌ای شعارهای جنبش دانشجویی

جنبش دانشجویی ایران نشان داد که اعتمادش را به خاتمی از دست داده است. شعارهای این جنبش نشان می‌دهد که آنها نه تنها اعتمادشان را به خاتمی، بلکه به سیاست اصلاح‌طلبان از دست داده‌اند. صف مستقلی در میان دانشجویان بوجود آمده که خود را از هر دو جناح مستقل می‌داند. شعارهایش رادیکالتر است و می‌گوید که "تق اصلاحات در آمده است".

آنها آب پاکی هم روی دستهای نوکران آمریکا و صهیونیسم جهانی می‌ریزند و شعار می‌دهند: "ایران شده فلسطین، ملت چرا نشین".

این شعار به مزاج سلطنت‌طلبان و نوکران آمریکا و صهیونیسم در ایران خوش نمی‌آید.

از این گذشته جنبش دانشجویی ایران برای اینکه خط و مرزها را با نیروهای دروغگو و نوکر صفت سلطنت طلب که روی فراموشی حافظه تاریخ حساب باز کرده‌اند روشن کند روز بزرگ و تاریخی شانزدهم آذر را روز دانشجو می‌گذارد. انتخاب این روز و نه روز ۱۸ تیر آطور که سلطنت‌طلبان خواهان آند تودهنی روشنی به سلطنت‌طلبان است. آنها با سلطنت مرز خود را روشن می‌کنند. آنها به دست‌آورد بزرگ انقلاب شکوهمند بهمن احترام می‌گذارند.

از این گذشته دانشجویان در حمله به خانواده هاشمی رفسنجانی "لیبرال" (فراموش نکنیم که اپوزیسیون خائن و تقلبی قبل از آمدن خاتمی بر سر کار سنگ حمایت از رفسنجانی را به سینه می‌زد و حالا در مورد این خیانتش سکوت کرده است - توفان) شعار می‌دادند: "هاشمی پینوشه، ایران شیلی نمیشه".

این شعار تاریخی مرز تمایز جنبش دانشجویی با بلندگوهای تبلیغاتی سلطنت‌طلبان و نوکران امپریالیسم آمریکاست که از پینوشه در هنگام اقامتش در انگلستان حمایت کردند، زیرا چهره جنایتکار این عفریت، چهره زشت رهبر کودتای خائنانه ۲۸ مرداد

ادامه در صفحه ۲

مافیای قدرت در ایران و امپریالیسم

برای ادامه غارت ایران از طریق خصوصی کردن منابع نفت، کنترل اسکله‌های بنادر جنوب برای قاچاق کالا، کنترل کامل مجتمعات تولیدی، چنگ انداختن بر اعتبارات دولتی و تمام روابط بازرگانی، واردات و فروش مواد مخدر، توسعه بازار پردرآمد فحشاء و فروش دختران ایرانی به شیخ نشینها و پاکستان و... فراهم آورد. آنها بویژه در این امر شتاب دارند زیرا شرایط خارجی و سر رسیدن زمان تجاوز امپریالیسم آمریکا به عراق و اشغال این سر زمین ایران را در وضعیت نا هنجاری قرار خواهد داد که مسلماً به نفع جناح مافیای قدرت نیست. این جناح تلاش دارد تا محیط داخل ایران را "امن" کند. پایگاههای واقعی و یا انتسابی به آمریکا را در ایران از بین ببرد. آنها

ادامه در صفحه ۳

آش خالته بخوری پاته نخوری پاته

امپریالیسم آمریکا و موازین و پیمانهای بین‌المللی خود داستان مفصلی است که در یک مقاله نمی‌گنجد. امپریالیسم آمریکا تنها قوانینی را برسیت می‌شناسد که منافع امپریالیسم آمریکا را در نظر بگیرد. سایر قوانین از نظر امپریالیسم آمریکا بی‌ارزش است و بساحتی یک آب خوردن آنرا بزیور پا می‌گذارد و وقیحانه نیز به آن اعتراف می‌کند. حرف آمریکا این است که "ما گردن گلقتم حالا شما چی می‌گید؟". چنین کشوری نه می‌تواند آزادیخواه باشد و نه دموکرات. چنین کشوری که به حقوق دیگران احترام نمی‌گذارد بوئی از قوانین شهروندی و "جامعه باز" آقای کارل پوپر هم نبرده است. و لذا هیچ نیروی دموکراتی نمی‌تواند جانب امپریالیسم آمریکا باشد و باید بر امپریالیسم آمریکا باشد. فقط نوکران ایرانی

ادامه در صفحه ۵

حمایت شرمگینانه از تجاوز امپریالیسم به افغانستان

گرفت (یعنی اگر هواداران و عوامل کرزای آمریکائی و جاسوس سیا و صد البته سکولار، قدرتشان بر هواداران شاه مسعود بچربد! - توفان)

(نقل از انترنایونال هفتگی شماره ۷۴ بقلم آقای محسن ابراهیمی).

"...آرامش طلبی، تلاش برای ترمز گذاشتن بر روندی که در جریان است (منظور تجاوز به افغانستان است - توفان) تلاش برای حفظ وضع موجود و برگرداندن تعادلی که پیش از ۱۱ سپتامبر وجود داشت، به سیاست حاکم بدل شده است. پاسیفیسم خط حاکم بر جنبش مقاومت است (مبارزه مردم علیه تجاوز آمریکا به افغانستان مورد نظر است - توفان)". (نقل از انترنایونال هفتگی شماره ۷۵ بقلم آقای منصور حکمت).

"با این حال بنظر من آمریکا وارد جدال با اسلام سیاسی شده است. این کشمکش منطقیاً به تضعیف اسلام سیاسی منجر میشود". (نقل از انترنایونال هفتگی شماره ۷۵ بقلم آقای منصور حکمت).

ادامه در صفحه ۴

در اعتراض به حکم ننگین اعدام آغاچری جنبش دانشجویی به میدان آمد.

روشن بود که صدور حکم اعدام برای آغاچری چنگ و دندان بود که جناح موسوم به انحصار طلبان به جناح موسوم به اصلاح طلبان نشان می‌داد. اهمیت این حکم در لحن تازه آن است.

اگر جناح رفسنجانی - خامنه‌ای - مصباح یزدی - هاشمی عراقی این مافیای قدرت تا دیروز با اعزام ششول بندی بنام سعید عسگر با روش شعبان بی‌مخ تاجبخش و طیب رضائی به ترور سعید حجاریان مغز متفکر جناح موسوم به اصلاح طلب اقدام کرد و تلاش کرد بر جنبه رسمی ترور دولتی آن سرپوش بگذارد صدور حکم اعدام برای آغاچری بیان قانونی و رسمی ترور رادیکالهای جناح موسوم به اصلاح طلبان است. اعلان جنگ کامل است. اگر جبهه آغاچری این حکم را بپذیرد و به آن گردن نهد بر اعدام حرکت خود صحنه گذارده است. باید زبان در هم کشد و به گوشه عزلت پناه برد.

اگر جناح افراطیهای مذهبی، محافظه کاران، آدمخواران که بهترین نام برای آنها همان مافیای قدرت است از حکم آغاچری چشم ببوشد همانگونه که برخی از سخنگویان آنها گفته‌اند بجای یک آغاچری صدها آغاچری پیدا خواهند شد که آنوقت کار مافیای در قدرت را با مشکل روبرو خواهد ساخت. آنها می‌گویند به مصداق "مرگ یک بار شیون یک بار" باید کار را خاتمه داد و از جناح مقابل زهر چشم گرفت.

حساب آنها این است که ما با کشیدن خاتمی به سمت خود و فراهم آوردن زمینه بیعت وی با خلیفه وقت یعنی خامنه‌ای به جناح رقیب ضربه زده، آنها را بی سر کرده و کار آنها را یکی یکی بسازد و محیط امن و امانی "هر نوع بند و بست میان آمریکا و پاکستان و ایران و سایر دول حقهت کردن یک دارو دسته دیگر بر مردم افغانستان محکوم است. اما سرنگونی طالبان توسط ارتشهای خارجی بخودی خود محکوم نیست. طالبان یک دولت مشروع در افغانستان نیست. باید سرنگون شود" (نقل از انترنایونال هفتگی شماره ۷۳ بقلم آقای منصور حکمت).

"چنین موضعی (موضع ضد تجاوز آمریکا به افغانستان - توفان) دخالت آمریکا در افغانستان را محکوم می‌کند، اما در قبال حاکمیت طالبان از خود سلب مسئولیت میکند". (نقل از انترنایونال هفتگی شماره ۷۳ بقلم آقای منصور حکمت).

"اگر نتیجه جدالی که آغاز شده است سرنگونی طالبان باشد آنگاه یکی از شریکهای اصلی جنب و جوش اسلام سیاسی در منطقه قطع خواهد شد. مخصوصاً اگر با سرنگونی طالبان نیروهای سکولار بتوانند از دست بالا پیدا کردن اسلامیت‌های متشکل در "اتحاد شمال" در حکومت بعد از طالبان ممانعت کنند همانقدر گروههای اسلامی بیشتر در تنگنا قرار خواهند

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

تاملی بر...

سرلشگر زاهدی جنایتکار را به خاطر القاء می‌کرد. در عین اینکه دکتر مصدق را با آینده و کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد را با همکاری چاقوکشان و قداره بندانی نظیر شعبان بی‌مخ تاجبخش، طیب رضائی، رمضان یخی، امیر موبور و... و به سخنی لباس شخصی‌های زمان شاه بوجود آمده بود با کودتای "سیا" در شیلی مقایسه می‌کند. این شعار دست ردی بر سینه هواداران پیتوشه‌های ایران چه در زمان شاه منفور پهلوی و چه در زمان حکومت آخوندهاست. دست ردی بر سینه امیریالیسم آمریکاست.

اینها نکات ارزنده‌ای است که در جنبش دانشجویی بچشم می‌خوردند و تحریف‌کنندگان تاریخ بر روی این نکات مثبت و برجسته تکیه نمی‌کنند. آخر هر کس تاریخ طبقاتی را طور دیگری و از منافع دید طبقاتی خود می‌نگرد. در کنار آنچه بیان شد، این جنبش دانشجویی که هنوز در پنجه تفکر رفرمیستی اسیر است و نتوانسته خویش را از نظر فکری از این نظریه رها نماید مبارزات خود را در چارچوب محیط دانشگاه محدود می‌کند و تسلیم آن نوع سازماندهی جنبش می‌شود که رهبران جناح موسوم به اصلاح‌طلب برایش دیکته کرده‌اند. آنها در مجموع از محیط دانشگاه برای پیوستن به مردم خارج نمی‌شوند و یا در اطراف دانشگاه می‌مانند و بر عکس از مردم می‌خواهند که به آنها بپیوندند و در آنجا که باین حرکت دست می‌زنند و به سوی درهای بسته دانشگاه هجوم می‌برند با پا در میانی سردمداران اصلاح‌طلب جنبش دانشجویی و یا مامورین انتظامات خارج دانشگاه که به بهانه ممانعت از حمله لباس شخصی‌ها به دانشجویان، ولی در واقع برای جلوگیری از پیوستن دانشجویان به مردم و کشیده شدن مبارزه به خیابانها، دانشگاه را محاصره کرده‌اند، روبرو شده و تسلیم می‌گردند. رژیم جمهوری اسلامی دستور می‌دهد که اتوبوسهای فراوانی دانشگاه را محاصره کنند تا تظاهرات دانشجویان از چشم مردم پنهان مانده و در عین حال از پیوند این دو حرکت جلوگیری کنند. سردمداران اصلاح‌طلب به فشار جنبش دانشجویی برای کسب امتیاز از جناح رقیب نیاز دارند و نه بیشتر. این فشار باید از نظر سیاسی و جغرافیائی محدود بماند تا در زمان گزرگرفتن آتش خشک و تر با هم نسوزند. تغییراتی که جناح اصلاح‌طلب بدون رهبری خاتمی می‌خواهد، از خواست رفراندم آغاز می‌گردد و به تغییر در همین قانون اساسی جمهوری اسلامی و حفظ آن با افزایش اختیارات رئیس جمهور نیز می‌رسد. روند تجزیه سران اصلاح‌طلب هنوز ادامه دارد و با عقب نشینی خاتمی بیشتر به نظر می‌آید که مانیفست گنجی به کارپایه بخش مهمی از گردانندگان این جناح بدل شود. رئیس جمهوری که با پشتیبانی میلیونی مردم نتوانست غلطی بکند، حال چگونه

می‌خواهد بدون این پشتیبانی با گرفتن اختیارات بیشتر از مجلس به معجزه دست بزند. إشکال کار در کمبود و یا زیاد بود اختیارات رئیس جمهور نیست، در نبود اراده و میل به مبارزه با دشمنان مردم است. خاتمی و دوستانش از مردم بیشتر می‌ترسند تا از لولوی ولایت فقیه. خاتمی و دوستانش حافظین نظم جمهوری اسلامی بوده و هستند. این "بیچاره" را که سیر حوادث زائید و مردم نیز وی را به جلو هل داده بودند و به آدرس عوضی آمده بود، حال دارد در اثر فشار مردم به اصل خود باز می‌گردد. شعار افزایش اختیارات رئیس جمهور شگرد تازه‌ایست که اصلاح‌طلبان برای سرگرمی مردم ساخته‌اند و چند صباحی نیز مردم را با این شعار دلخوش می‌کنند. این شعار نشانه سردرگمی و بن بست سیاسی خود آنهاست که چون غریقی به هر خس و خاشاکی متوسل می‌شوند. اختیاراتی که نتوان آنها را در صورت لزوم بنا زور، با اعمال قهر، با سرکوب بیرحمانه مقاومت کنندگان در مقابل اعمال این اختیارات از پیش برد اختیارات نیست، چک بی محل است، بلوف تو خالی است که رقیب نیز دستش را خوب خوانده است.

مافیای در قدرت ذره ذره سردمداران اصلاح‌طلب را از مردم متفرد می‌کند و یا آنها را به تسلیم وا می‌دارد و یا سرشان را به سنگ خواهد زد.

شعار دیگری که اصلاح‌طلبان پیش کشیده‌اند شعار همه پرسی است. این شعار نیز از خواست قبلی چیزی کم و کسر ندارد و مانند چک بی محل است. نخست اینکه معلوم نیست عامل برگزاری همه پرسی چه مقامی است. سپاه پاسداران و بسیج، بنیاد مستضعفان، دفتر رهبری، شورای نگهبان، مرجع تشخیص مصلحت رژیم، نیروهای انتظامی و وزارت کشور...

معلوم نیست که هواداران رفراندم که شعار جنبش دانشجویی نیز می‌باشد از کدام مقامی در خواست این اقدام را دارند. از رئیس جمهور خاتمی، از خامنه‌ای، از رئیس مجلس شورای اسلامی... در یک کلام روی سخن آنها با کیست؟ البته این ابهام ناشی از آن است که طرح کنندگان این پرسش خود نیز نمی‌دانند که چه باید بکنند و چه میخواهند. جنبش آنها صرفاً اعتراضی است.

حال فرض کنیم مجلس و خاتمی با برگزاری رفراندم موافقت کردند و وزارت کشور را مسئول برگزاری آن نمودند. اگر این خواست با یک برآمد شورای نگهبان و یا تشر رهبر به گور سپرده شد چه تدارکی برای ادامه کاری دیده شده است. هیچ!

اگر رهبر خود با کمک ایادی خود رفراندم را با نتیجه مورد قبولش بیایان رساند چه تدارکی برای مقابله با آن چیده شده است. هیچ!

رهبران اصلاح‌طلب سردرگم‌اند زیرا استراتژی و یا بهتر بگوئیم اراده نیل به قدرت درست سیاسی را ندارند.

زیرا برای این کار باید به نیروی مردم تکیه کنند، باید آنها را بسیج کنند، باید برای بسیج آنها علیه جمهوری اسلامی سازماندهی کنند، تبلیغات نمایند و شعار دهند، باید خواستهای بعد از کسب قدرت سیاسی را بطور درست مطرح کنند، باید از شعار مسخره "نافرمانی مدنی" دست بکشند و مردم را به مقابله به مثل دعوت کنند. آنها از بسیج مردم می‌ترسند و لذا نمی‌توانند این راه را که به سرنگونی کامل جمهوری اسلامی با تمام عواقب آن منتهی می‌شود بپذیرند. لذا شعار رفراندم شعار بدون پشتوانه می‌گردد.

از این گذشته مضمون رفراندم معلوم نیست. رفراندم برای چه منظوری؟ برای برچیدن بساط جمهوری اسلامی؟ آیا جناح مافیائی در قدرت به خواست دموکراتیک مردم گردن می‌نهد؟ و یا کار به مبارزه فهرآمیز می‌کشد؟

آیا رفراندم برای آن صورت می‌گیرد که نوع حکومت تعیین شود؟ خواست مشخص در این مورد کدام است؟ سلطنت طلبان نیز خواهان رفراندم هستند. آنها رفراندم زمان انقلاب را که اکثریت قریب به اتفاق مردم سلطنت را به زیاده دان تاریخ فرستادند چون بنفشان نبوده قبول ندارند و بقول معروف چر می‌زنند. آنها با رفراندمی موافق هستند که از قبل معلوم باشد که سلطنت از صندوقهای آن سر بر آورد. این است که بوق های تبلیغاتی آنها خواهان رفراندم است و می‌گویند مردم باید نوع حکومت را خودشان قبول کنند. گذشته‌ها گذشته و از حالا همه چیز قابل قبول است. بنظر آنها رفراندم انتخاب بین جمهوری و سلطنت است. انتخاب بین طاعون و وباست. انتخاب بین این است که کدام سلسله از مفتخوران، تهی مغزان، عیاشان، دزدان و غسارتگران فقط به صرف یک پیوند بیولوژیکی شایستگی زورگرونی به مردم ایران را دارند. مردم ایران باید میان ظل‌الله و روح‌الله یکی را انتخاب کنند که بنام قیم مردم فکر کند و عمل نماید. رفراندم آنها انتخاب بین تاج و عمامه است.

برخی نیز بر این باورند که رفراندم میان انواع شکلهای جمهوریت است. بنظر آنها انتخاب میان سلطنت و جمهوری را انقلاب شکوهمند بهمین که چون خاری به چشم سلطنت طلبان فرو می‌رود یکبار برای همیشه انجام داده است. تاریخ نمی‌تواند با تف سر بالا زندگی کنند. آنها از رفراندم این درک را دارند که میان جمهوری اسلامی و جمهوری دموکراتیک و یا مردمی یکی را انتخاب کنند. جناحهای ملی-مذهبی که نفس نامشان پرده از ماهیت آنها بر می‌دارد طبیعتاً با جمهوری دموکراتیک توافق ندارند. رفراندم از نظر آنها انتخاب میان جمهوری اسلامی با ولایت فقیه و جمهوری ملی مذهبی ایران است. در حقیقت بر سر مضمون رفراندم درک روشنی میان کسانی که آنرا بر

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

تاملی بر...

زبان می‌آورند و خود را اپوزیسیون رژیم می‌دانند و یا واقعاً هستند، وجود ندارد.

تازه انتخاب میان آشکال جمهوری هنوز بیانگر هیچ چیز نیست. باید روشن کرد که هر کس از جمهوری انتخابی خود چه برداشتی داشته و چه چیز را می‌فهمد و با کس قدرت سیاسی چه چیزی را می‌خواهد به مردم عرضه کند. اگر نه مضمون رفتارند و نه عامل اجرای آن معلوم باشد، این رفتارند فقط شعار توخالی بیش نیست. دانشجویانی که با حسن نیت و از روی دشمنی با جمهوری اسلامی و نفرت از آن این شعار را تکرار می‌کنند عملاً از جنبه نظری گرفتار بندهای تبلیغاتی-ایدئولوژیک رفرمیستها هستند. جدا کردن فیزیکی خطوط خویش از آنها، ایجاد صف مستقل سازمانی هنوز به معنی جدائی نظری نیست و این همان ضعفی است که در جنبش دانشجویی وجود دارد. این ضعف فقط می‌تواند با نگرش به یک‌گزینش سوسیالیستی، با تکیه به طبقه کارگر و پذیرش رهبری و سیادت این طبقه از طریق حزبش در مبارزه بر طرف شود. فقط رهبری حزب طبقه کارگر و نظر داشت به منافع استراتژیک این طبقه و تلاش برای استقرار جامعه بدون طبقه است که می‌تواند جنبش دانشجویی را از این سردرگمی و از چنگال اسارت نظری رفرمیستی بدر آورد. تا این چارچوب نشکند این دوران تسلسل از قبول شکل معینی از استثمار به شکل پیشرفته‌تر آن تمامی ندارد. کمونیستها باید این دور شیطانی را بگسلند.

از این گذشته همواره باید یک نیروی آماده و انقلابی برای بسیج مردم وجود داشته باشد تا از نتایج همه پرسی مورد نظر آنها جانبازانانه دفاع کند. باید یک نیروی اجتماعی وجود داشته باشد تا حامی دستاوردهای یک همه پرسی عمومی باشد. بدون این پایگاه مادی اجتماعی، شعار همه پرسی تکرار طنین واژه‌های دلچسب است.

در این عرصه مارکسیست-لنینیستها از طریق حزب طبقه کارگر باید جنبه‌های نظری همه پرسی را برای مردم روشن کنند. چه کسی آنرا برگذار می‌کند، چه مضمونی این همه پرسی دارد و چه نیروی اجتماعی باید از دستاوردهای آن دفاع کند.

طبیعتاً در این همه پرسی سلطنت طلبان جایی ندارند. زیرا حاضر نشده‌اند به رای اکثریت مردم ایران، به خونبهای انقلاب پر شکوه بهمین تن دهند. آنها می‌خواهند ترور و دیکتاتوری خود را به رای عمومی بگذارند و امیدوارند که این بار به اعتبار یاری سازمانهای جاسوسی و وحشت بی‌پایانی که ملاحا در ایران بر پا داشته‌اند مجوزی برای ترور پهلوی پیدا کنند. تکلیف سلطنت را مردم ایران یکبار برای همیشه روشن کرده‌اند. و این اتفاقاً عین دموکراسی است.

مشروعیت این امر صرفاً از رای اکثریت نیست از انقلاب ایران نیز هست. خوب است که سلطنت طلبان که اقلیت ناچیزی هستند به رای اکثریت شکننده مردم احترام بگذارند و سرمایه‌های خود را در خدمت منافع آتی ایران قرار دهند.

کمونیستها باید شعار رفتارند را سمت دهند. طبیعی است که آنها هوادار سوسیالیسم‌اند ولی هر شکل حکومت دموکراتیکی را که حقوق کارگران و مردم را برسمیت بشناسند و سنگی در راه فعالیت آنها ایجاد نکنند به این حکومت قرون وسطائی ترجیح می‌دهند. مضمون همه پرسی باید پیشاپیش مطرح گردد که مردم بدانند برای چه خواهان همه پرسی‌اند. در اینجا است که سرزها روشن می‌گردد. سرزیندها باید قبل از رای‌گیری‌ها روشن باشد. شعار همه با هم عمرش بسر رسیده است.

شرط پیروزی در این امر و اتخاذ تاکتیک روشن و محاسبه اقدامات و سیاستهای دور و نزدیک در شکل طبقه کارگر تلاش برای بسیج این طبقه و تقویت حزب واحد طبقه کارگر ایران است. بدون حزب طبقه کارگر در مورد هیچ یک از نکات بالا امکان ایفای نقش و تاثیرگذاری مطلوب در صحنه شطرنج سیاسی جامعه ایران وجود ندارد. تنها صف مستقل نظری و سیاسی و سازمانی طبقه کارگر است که ضامن پیروزی در این مبارزه است و می‌تواند مقاومت دشمنان را درهم شکند. مبارزه برای همه پرسی بدون تدارک درهم شکستن مقاومت دشمنان از طریق اعمال قهر ممکن نیست. هر کس عکس آنرا می‌گوید می‌خواهد مردم ایران را گوشت دم توپ نماید. می‌خواهد که دشمنان دموکراسی در ایران از کشته پشته سازند. آنکس که نظریه "نافرمانی مدنی" را بجای آمادگی برای اعمال قهر انقلابی می‌گذارد هوادار بیشترین قربانی و کسب ناچیزترین امتیازات است. آنکس اساساً مخالف اعمال قهر نیست، مخالف اعمال قهر از طرف مظلوم است. وی قهر ستمگر را تأیید می‌کند. آنکس خوب می‌داند که چنانچه مردم به قهر انقلابی روی آورند جمهوری‌ای را بر سر کار می‌آورند که ستم و ستمگری، بهره‌کشی انسان از انسان را برای همیشه از بین ببرد. آنکس هوادار حذف بهره‌کشی نیست زیرا خودش به این بهره‌کشی نیاز دارد. وی جامعه سرمایه‌داری متعارف با مختصات ویژه یک کشور زیر سلطه را می‌خواهد که "آزادانه" درهایش بدون هیچ استبداد و محدودیتی به روی سازمانهای "برسمیت شناخته" شده و "دموکراتیک" بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی در دنیای آزاد سرمایه‌داری باز باشد. تئوریهای این اسارت نامرئی اقتصادی را کارل پوپر اثربشی و بسیاری اندیشمندان "جامعه‌پاز" تدوین کرده‌اند که در مانیفست گنجی بازتاب خود را یافته است.

باید سرطان جمهوری اسلامی را با یک عمل جراحی عمیق به زیاله دان تاریخ افکند. اگر این مقدمات آماده نباشد و یا نگردد، از شعار همه پرسی چیزی در نمی‌آید و در آتیه با یک شعار سرگرم کننده دیگر جایگزین می‌گردد.

ماfiای....

می‌خواهند هر احتمالی را که می‌تواند مورد بهره‌برداری نیروهای انقلابی ایران و یا امپریالیسم آمریکا در منطقه قرار گیرد برچینند تا حضور فعال امپریالیسم آمریکا در منطقه موجبات فعال شدن آنها را فراهم نیآورد و زمینه اعمال نفوذ امپریالیسم آمریکا را در ایران از بین ببرد. سرکوب جنبش دانشجویی و نمایندگان رادیکال اصلاح طلبان، سرکوب نهضت آزادی و هسته‌های مقاومت ناراضائی مردمی همه و همه از ترس رژیم سرچشمه می‌گیرد. آنها میان فشار مردم از پائین و درون و فشار امپریالیسم از بالا و بیرون گیر کرده‌اند.

مبارزه آنها مبارزه علیه امپریالیسم نیست مبارزه‌ای در خدمت سرکوب مردم و حفظ منافع مافیای قدرت در ایران است که با تفسیر رژیم سرش بر بالای چوبه‌های دار خواهد بود. این را مافیای در قدرت خوب فهمیده است.

تحریکات سلطنت طلبان، پخش بیحساب دلارهای آمریکائی در این اواخر در میان سلطنت طلبان و جناحهای چپ و راست هوادار آمریکا و تمدن آمریکائی آن، تبلیغات وسیع رسانه‌های جمعی لس آنجلسی با چهره‌های "چپ" و راست و جنگ تبلیغاتی آنها و فرستادن جعلیات و تحریفات بر سر انتهای گیرندگان ایرانی، حمایت از حامیان ایرانی سیاست آمریکا در تجاوز به عراق و افغانستان و یوگسلاوی و ایران و نامه‌نگاری عمال بی‌نقاب و نقابدار به امپریالیسم آمریکا به مصداق "گر نادری نیست اسکندری پیدا شود"، متشکل کردن سلطنت طلبان در شهرهای مختلف و راه افتادن نمایندگان استبداد محمدرضاشاهی برای سخنرانی به شهرهای مختلف اروپا و آمریکا همه و همه حاکی از فشار امپریالیسم آمریکا است که با برنامه‌ای دراز مدت و به قصد شوم یغماگری به منطقه و آنهم نه برای نجات ایران به زعم خوشخیالان و تبلیغات دروغین سلطنت طلبان، بلکه برای تسلط کامل بر ایران، غارت نفت آن و آرژانتینی کردن جامعه ایران می‌آید. امپریالیسم آمریکا مخارج "آزادی" ایران را با تسلط بر نفت ایران و دزدیدن رایگان آن در می‌آورد.

استقرار امپریالیسم آمریکا در بغداد و آوردن یک ژنرال مک آرتور دیگر تا اوضاع عراق "عادی" شود، زمینه‌ای برای تحریکات در خوزستان و تقویت حرکتهای

ادامه در صفحه ۴

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

ماfiای....

تجزیه طلبانه در خوزستان بنام "عربستان اشغالی"، کردستان و آذربایجان و بلوچستان ایران است تا لقمه های کوچک و قابل بلعی برای کومه های امپریالیست در منطقه فراهم گردد. راه پیشگیری از این خطر سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی است تا بتوان با تکیه بر قدرت لایزال مردم و رهبری مبارزات آنها در مقابل توطئه و دسایس امپریالیستها مقاومت کرد.

جناح مافیای در قدرت حسابش این است که مخالفان خویش را در شرایط نابرابر به میدان بکشد و همان بلانی را که در سال ۱۳۶۰ در ایران بر سر نیروهای انقلابی آورد که در واقع با "قیام بازی" کردند، بر سر رقبای خویش بیارود.

این حکم محصول خطای لپی و یا زهر چشم گیری ساده نیست، محصول یک برآورد سیاسی است و در شرایطی اتخاذ می شود که خاتمی با مافیای قدرت بیعت کرده، جناح اصلاح طلبان سرگشته بوده، مردم از اصلاح طلبان روگردانده و ناظر انفراد آنها شده و آمریکا بر دروازه های بغداد می کوبد و ایران را از اطراف و از آسمان محاصره کرده است. در این شرایط مافیای در قدرت با پیروزی خود در این مصاف حساب می کند و از فقدان سازمان گسترده، پر نفوذ و انقلابی رهبری کننده مبارزه مردم سود جسته و می خواهد کار را یکسره کند.

در مقابل آن بریدن مردم از جناح موسوم به اصلاح طلبان و باز شدن چشم آنان به بیفایدگی "اصلاحات" و اینکه باید رژیم جمهوری اسلامی را برچید بجای آنکه آنرا اصلاح کرد، توسعه این ناراضائی در میان پاسداران و بسیجیان، در میان خانواده های شهدا و تمام پایگاههای سنتی رژیم جمهوری اسلامی، ناراضائی عظیم طبقه کارگر و اعتصابات پی در پی آنها وضعیتی را ایجاد کرده است که روشن نیست معادله پیروزی در نبرد مافیای در قدرت درست از کار در آید. این دو گانگی است که اختلافات درون مافیای در قدرت را نیز تشدید می کند.

کمونیستهای ایران یعنی مارکسیست لنینیستهای ایران باید با چشم دوختن به دست و پنجه نرم کردن جناحهای مختلف حاکمیت در ایران و با دلخوشی نسبت به آنها و یا با تقویت این یا آن گروه از آنها در مقابل گروه دیگر مبارزه کنند. باید این فضای مبارزه در چارچوب حاکمیت، فضائی را که عده ای از ترس اوج و تعمیق مبارزه مردم بر آن نام "نافرمانی مدنی" گذاشته اند در هم شکنند و مردم را با روحیه مبارزه فعال، قاطع، قهرآمیز، هدفمند و آماده فداکاری پرورش دهند. آنها باید به مردم ایران تکیه کنند که خواهان تغییرات بنیادی هستند. شرایط از هر نظر آماده می شود و جنب و جوشهای نیروهای طبقاتی مختلف و فعال

شدن آنها حاکی از همین تغییر وضع در ایران و جهان است. کمونیستها باید از طریق سازماندهی مستقل طبقه کارگر ایران، مردم را سازمان دهند. بعنوان نیروی قطعی وارد میدان مبارزه شوند. تنها با حزب است که می توان این کار عظیم را به پیش برد. تشتت مارکسیست لنینیستها بنفع دشمنان مردم ایران از جمله سلطنت طلبان است. باید همه نیروها را در جهت واحد بکار گرفت، امپریالیستها و سلطنت طلبان نوکر آنها را اقصاء کرد و مانع گردید که ساواکهای سابق، شکنجه گران سابق، دارودسته های حزب فاشیستی رستاخیز و نظریه پردازان آن، دزدان و غارتگران مال مردم و شعبان بی مغها "اعاده حیثیت" شده و همه عمال خود فروخته کودتای خائنانه بیست هشت مرداد سال ۱۳۳۲ برای چپاول مجدد ایران و تقویت مذهب و مبارزه با کمونیسم و سرکوب طبقه کارگر مجدداً با یاری امپریالیستهای آمریکا و اروپا بر سر کار آیند.

حمایت شرمگینانه....

۱- سرنگونی طالبان و رهایی مردم افغانستان... قدمی بجلو و پیش شرط دستیابی به یک جامعه آزاد و انسانی در افغانستان است (نقل از قطعنامه در باره اوضاع افغانستان انترناسیونال هفتگی شماره ۷۶).

"سازمانها، جریانات و مردم آزادخواه، بشردوست و مترقی باید سازمان ملل و دولتهای غربی را تحت فشار بگذارند و خواهان آن شوند که ترتیبات سیاسی ای که در صورت سرنگونی طالبان در افغانستان حاکم میشود اصول زیر را بعنوان اصول پایه ای حقوق مردم افغانستان محترم شمرده و تضمین کند (انشاءالله در تخریب جامعه افغانستان توصیه های حزب کمونیست کارگران ایران را نیز در نظر بگیرند-توفان):

الف) آزادی های سیاسی از جمله آزادی بیان، تشکل و عقیده.

ب) آزادی مذهب و بیمذهبی.

ج) حقوق فردی و مدنی کلیه مردم.

د) برابری زن و مرد.

ه) لغو قوانین ضد زن موجود.

و) برقراری یک دولت سکولار غیر مذهبی- غیر قومی (نقل از قطعنامه در باره اوضاع افغانستان انترناسیونال هفتگی شماره ۷۶).

"معنای واقعی و عملی این صلح طلبی چیست؟ صلح با چه نیرویی؟ این صلح طلبی یعنی طالبان کماکان در قدرت بماند...." (از مصاحبه خانم آذر ماجدی با انترناسیونال هفتگی شماره ۷۶ در باره تفسیر قطعنامه در باره اوضاع افغانستان).

"جنگ افغانستان، جنگ آمریکا و ائتلاف وسیعی از کشورهای مختلف جهان بود که با هدف سرنگون کردن حکومت طالبان، یعنی یکی از کانونهای قدرت اسلام سیاسی در منطقه و جهان، صورت گرفت.

سرنگونی طالبان و اسلام سیاسی در این جنگ هم برای مردم افغانستان و هم برای مردم منطقه و جهان امری مثبت بود. جانشین حکومت طالبان، در این چهارچوب، هر کس که بود، به معنی کاهش مشقت مردم در افغانستان و تضعیف اسلام سیاسی در منطقه بود (یعنی در میان گزینش بین طالبان و "سیا"، "سیا" مرجح است-توفان).

(نقل از مصاحبه آقای کورش مدرسی در باره حمله آمریکا و استراتژی جدید اعمال قلدری در جهان- در ماه سپتامبر ۲۰۰۲)

"آخرین نوشته منصور حکمت، مقالات او در مورد ۱۱ سپتامبر که در چهار شماره انترناسیونال منتشر میشود، در واقع پرچم دنیای متمدن در مقابل تروریسم اسلامی و تروریسم دولتی غرب هر دو است. در ۱۱ سپتامبر تروریسم ناتو و اسلام سیاسی دست پرورده او در برابر هم قرار میگیرند و در برخورد به این واقعه تنها خط و موضع منصور حکمت که همیشه منتقد و افشاءگر نظم نوین جهانی است، میتواند فریاد اعتراض بشریتی باشد که در منگنه این دو ارتجاع گرفتار آمده است." (نقل از سخنرانی حمید تقوایی تحت عنوان "منصور حکمت که بود"، مندرج در نشریه انترناسیونال هفتگی شماره ۱۱۶).

حال جا دارد به ارمغانی که تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا برای "رفع مشقات مردم افغانستان" آورده است یک کمی توجه مبذول داریم:

دريا سالار "جان استافلین" سخنگوی وزارت دفاع آمریکا، پنتاگون، گفت که طبق اطلاعات بدست آمده، تعدادی از مقامهای تشکیلات طالبان در نتیجه کنار آمدن با نیروهای ضد طالبان، از اسارت گریخته اند. (۳۰ آذر ۸۰ نمروز).

کرزای پس از انتصاب خود از همان روز نخست آب پاکی به روی دست بازی خوردگان ریخت و گفت: "بهترین اقدام ما مقابله با تروریسم است و باید بین طالبان و تروریستها فرق گذاشت."

"فضل الهادی شینواری" قاضی القضاة افغانستان رئیس قوه قضائیه به ناگهان اعلام می کند:

"خانم میما ثمر وزیر سابق امور زنان افغانستان پس از این نمی تواند پست رسمی و دولتی داشته باشد" "سخنان خانم ثمر غیر مسئولانه و خلاف منافع ملت افغانستان بوده است"

خانم ثمر احضار می گردد و مورد بازجویی قرار می گیرد.

اتهام او بی اعتقادی به شریعت و دین اسلام است.

(نقل از نمروز ۱۴ تیر ۱۳۸۱)

"گزارشها از افغانستان حاکی است که مقامات کابل، پایتخت این کشور، پخش فیلمهای هندی از تلویزیون را ممنوع کرده و دستور داده اند که رادیو کابل از پخش

ادامه در صفحه ۵

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

حمایت شرمگینانه....

ترانه با صدای زنان خودداری کند.

این تصمیم از سوی "محمد اسحاق" که به تازگی به سمت ریاست رادیو و تلویزیون دولتی افغانستان منصوب شده، اتخاذ شده. او یک عضو ارشد جبهه متحد شمال بوده است (نیمروز ۱۵ شهریور ۸۱).

کرزای در لویه جرگه در ۲۰۰۲/۶/۱۳ با اکثریت شکندهای به ریاست جمهوری اسلامی افغانستان انتخاب شد.

"کرزای گفت: بهترین کاری که ما کردیم شرکتان در مبارزه علیه تروریسم بود. افغانستان مجدداً عضو جامعه جهانی است. وی لحن مسالمت جویانه‌ای نسبت به بنیادگرایان طالبان اتخاذ کرد و گفت که آنها تحت "نفوذ خارجی" بودند. این دشمنان خارجی افغانستان مسبب کشتار و جنگ‌اند که طالبان انجام داده‌است (نقل از روزنامه آلمانی زبان زود دوپچه تاسیتونگ مورخ ۲۰۰۲/۶/۱۴).

"سیاف از لویه جرگه خواست تا دولت انتقالی افغانستان را اسلامی نامگذاری کنند و آصف محسنی ملای دیگر، در یک نقاب آشکار از نمایندگان خواست برای تأیید و تصویب نظر سیاف قیام کنند!

گزارش از بی‌بی‌سی:

روز یکشنبه گذشته در چهارمین روز اجلاس لویه جرگه اضطراری، دو تن از ملایان شرکت کننده در اجلاس برغم دستور جلسه و بطور فی‌البداهه خواستار افزودن نام اسلامی به دنبال نام دولت انتقالی شدند. پیشنهاد از سوی عبدالرسول سیاف طرح شد و ملا آصف محسنی خواستار قیام حاضران برای تأیید و تصویب آن شد. او گفت هر کس که مسلمان است برای تأیید این نظر قیام کند و همه به پا خاستند!

(نقل از نیمروز مورخ ۳۱ خرداد ۸۱).

یعنی جمهوری افغانستان به شیوه "دموکراتیک" اسلامی شناخته شد و از دردهای ملت افغانستان کاسته شد.

کسی که این نقل قولها را می‌خواند و نتایج تجاوز آمریکا را به افغانستان می‌بیند برایش مسلم است که رهبران "حزب کمونیست کارگری ایران" تجاوز امپریالیسم آمریکا را به افغانستان مثبت ارزیابی می‌کنند و آنرا قدمی به پیش می‌دانند و خواهان آنند که نظیر این گامهای مثبت و مترقی، همیشه برداشته شود. استدلال همان استدلالی است که استعمار متمدن اروپا در مورد اسارت آفریقای بربر عرضه می‌کرد.

در مقالات آنها از ترس مردم جملات گمراه کننده‌ای دیگری نیز برای لاپوشانی این اعتقاد سرهم بندی شده که کاملاً متناقض یکدیگرند ولی روح کلی نظریات آنها حمایت از تجاوز امپریالیسم آمریکا به افغانستان است. روح نظریات آنها را کیهان لندن با شجاعت و به بهترین وجهی بیان کرده است:

"به طور خلاصه اصول استراتژی جدید آمریکا عبارتند از: ... حمایت از پلورالیسم و دولتهای طرفدار دموکراسی و مدرنیته در کشورهای اسلامی به منظور جلوگیری از زمینه رشد تروریسم مایه گرفته از تعصبات عقیدتی یا تبعیضات اجتماعی (کیهان لندن ۱۰/۴ مهرماه ۱۳۸۱).

کیهان لندن مدافع سینه جاک این نظریه است و آنرا برای همه جهان تجویز می‌کند.

شفافیت را از کیهان لندن بی‌آموزید. و به مردم ایران مغلطه کاری را تحویل ندهید.

در نشریه یک سازمانهای افغانی می‌آید:

"... آن چیزیکه در کشور هنوز سالم و دست نخورده بود به خاک یکسان گردیده راه‌ها، میدانهای هوایی شفاخانه‌ها، مکاتب و جنگلات کشور از بین برده شده و در داخل کشور علفچرها و زمین‌های زراعتی با مین‌های خوشه‌ای فرش شده‌اند.

جنگسالاران جنایتکار بر سر سرنوشت مردم حاکم شده‌اند مردم در هیچ جای کشور احساس امن نمیکنند غارت دارائی‌های مردم و قتل و قتال به اوج خود رسیده است. هر کسی بر ضد این اوضاع اعتراضی کند و از پیمان نمودن حقوق بشر و احترام به کرامت انسانی که از طرف قوای آمریکائی در اطراف کشور، خصوصاً حملات ناگهانی ضربتی در دهات، بر حریم خانه‌های مردم به بهانه مخفی گاههای طالبان و اعضای القاعده، صورت میگیرد، شکایت نماید و از مقدسات خود دفاع نماید و یا دست به دفاع و مقاومت زند بنام تروریست، طالب و عرب، القاعده روانه زندان در قندهار میشود و زیر باز پرس جدی قرار گرفته تهدید به مرگ می‌شود.

یکی دیگر از تشکلهای افغانی می‌نویسد:

بنام "آزاد" سازی افغانستان از شر رژیم طالبان و القاعده، تمام زیر ساخت باقیمانده از جنگ ۲۳ ساله را، بمباران و ویران می‌کنند، و ما سکوت می‌کنیم.

بنام اینکه جنگ صرف علیه طالبان و القاعده است، تا بحال بیشتر از بیست هزار مالکی و چند هزار نفر اسیر دست بسته را (حدود ده بار بیشتر از قربانیان نیویورک) می‌کشند و ما سکوت می‌کنیم.

بنام اینکه القاعده به ساختن سلاحهای کشتار جمعی دست یازیده است، از سلاحهای نیمه اتمی و دارای اشعه رادیو اکتیو در ولایت بلخ، توره بوره (ننگرها) پکتیا، مناطق غربی کشور و سایر جاها، استفاده می‌کنند که به شهادت متخصصین صاحب صلاحیت در این زمینه، محیط زیست و سلامت انسانها و کودکان ما در آینده، جدأ در خطر قرار گرفته است، و ما سکوت می‌کنیم.

....

بنام "عدالت بی‌مرز" می‌آیند و قریه‌ها، کودکان مجالس غم و شادی مردم را کوابای متشانه بمباران میکنند، و

وقتی رسوائی آن از پرده بیرون می‌افتد، حتی یک معذرت هم نمیخواهند و فقط در برابر هر کشته مظلوم ۲۰۰ دلار و برای هر زخمی (که اگر زنده بماند، باید تا پایان عمر از رنج و بیکاری عذاب بکشد) ۶۰ دلار می‌پردازند. "عدالت بی‌مرز" آمریکائی، ارزش زندگی افغانها را، ۲۰۰ دلار تعیین کرده است. اما اگر بینی یک آمریکائی، اروپائی یا اسرائیلی خون شود، میلیونها ارزش دارد و این ننگ را با سکوت خود می‌پذیریم. وقتی انسان فریاد دردهای افغانها را می‌شنود چه میتواند بگوید وقتی می‌بیند که "حزب کمونیست کارگری ایران" نه تنها سکوت نمی‌کند سهل است بلکه در خدمت امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل، این وحشیگریها را بعنوان رفع مشقات مردم افغانستان و یا پیروزی "تمدن" بر "اسلام سیاسی" مورد تأیید هم قرار می‌دهند.

آتش خالته...

امپریالیسم می‌تواند از این همه گردن کلفتی و جنایت حمایت کند و خواهان تجاوز آمریکا به ایران و سایر ممالک باشند.

حال به کارنامه این امپریالیسم توجه کنید:

۱- آنها از امضاء پیمان منع استفاده از سلاحهای اتمی مورخ ۱۹۹۶ سرباز زد و شایعات مبنی بر این که امپریالیسم آمریکا در پی از سر گرفتن آزمایشهای هسته‌ایست در مطبوعات جهان بازتاب یافته است.

۲- آنها از امضاء پیمان منع تولید مین‌های ضد انسانی سر بز زدند. در حالیکه ۱۲۵ کشور این پیمان را امضاء نموده‌اند.

منطق آمریکا این است که فقط توسط این مین‌هاست که میتوانیم از کشور دوست و متحدمان کره جنوبی که "مترقی" و "تمدن" و "دموکراتیک" است در مقابل تجاوز کشور دیکتاتوری و شرور و عقب مانده کره شمالی حفاظت کنیم. آمریکائی‌ها خود همواره از این مین‌های ضد بشر برای "حفظ حقوق بشر" و "جلوگیری از گسترش سلاحهای کشتار جمعی" و مبارزه با "تروریسم" استفاده کرده‌اند. آخرین بار آن در افغانستان بوده است.

۳- آنها موافقتنامه کیوتو در باره حفاظت از هوای محیط زیست، یعنی هوایی را که همه ما تنفس می‌کنیم و صاحب آن امپریالیسم آمریکا نیست، سرباز زدند و این در حالی است که ۱۷۸ کشور جهان به زیر آن امضاء گذارده‌اند.

۴- آنها از امضاء پیمان حقوق کودکان سازمان ملل متحد که بامضای جمهوری اسلامی و عراق و سایر کشورهای شرور و تروریست و ضد دموکرات و عقب مانده و جنایتکار رسیده است سرباز زدند. تنها دو کشور هستند که این جسارت را از خود نشان داده‌اند،

ادامه در صفحه ۶

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

آش خالته...

آمریکا و سومالی. آمریکا این عدم امضاء را با استدلالات جمهوری اسلامی که حقوق کودکان در دست ولی دم است و این در کتب مذهبی تعیین شده است توجیه کردند.

۵- آنها پیمان آ.ب.م. در مورد کنترل و تحدید موشکهای دفاعی را که امضاء کرده بودند در پایان سال ۲۰۰۱ ملغی نمودند. زیرا آمریکا در پی ساختن سیستمهای دفاعی موشکی در آسمانها بنام سیستم "جنگ ستارگان" است و این امر با محتوی پیمان فوق در تناقض قرار می‌گیرد.

۶- پیمان منع تولید سلاح‌های میکروبی از جانب آمریکا در سال ۱۹۷۲ امضاء شده است ولی آمریکا مانع پیدایش مکانیسمی است که بشود تولید این سلاحها کشتار جمعی را کنترل کرد. زیرا پای خود امپریالیسم آمریکا در میان است و آنها که از خطر تولید "سلاحهای کشتار جمعی" در عراق نهره می‌زنند و حتی به مکانیسم اعزام بازسان سازمان ملل متحد نیز تن نمی‌دهند تمایلی ندارند که سازمان ملل سری به آزمایشگاهها و مراکز تولید "سلاحهای کشتار جمعی" آمریکائی بزند. گویا سلاحهای کشتار جمعی آمریکا برای استفاده نیست، برای تماشا و موزه است!!؟؟

۷- آنها در سال ۱۹۹۶ به امضاء پیمان منع تولید سلاحهای شیمیائی تن دادند. ولی تا به امروز در کار رسیدگی و بازرسی آن اخلال می‌کنند. آمریکائی‌ها نخستین کشوری هستند که این سلاحهای جنایتکارانه را در جنگ ویتنام مورد استفاده قرار داده و صدها هزار نفر را کشته و زمینهای مزروعی مردم ویتنام را بایر کرده و شرایط مادی هستی آنها را بر باد داده‌اند. آنها از جمله ممالک امپریالیستی هستند که بر رژیم عراق یاری رساندند تا در جنگ ایران و عراق، با حمایت مستقیم آنها از سلاحهای سمی و شیمیائی استفاده کنند و در جزیره مجنون که در تسخیر ارتش ایران بود، هزاران سرباز ایرانی را باین وسیله بکشند تا ذخایر عظیم نفت این جزیره را که قراردادهای آن با فرانسه بسته شده است بالا بکشند.

۸- آنها منشور ملل متحد در مورد حقوق ملل را برسمیت نمی‌شناسند و استراتژی جدید خود بنام "عملیات پیشگیرانه" را به جای آن نشانده‌اند.

آنها حق استفاده از "نخستین ضربه" را برای خود محفوظ می‌دارند.

حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و تساوی ملل برای آنها حرف مفت است.

۹- آنها کمکهای مالی خود را به یونسکو به این خاطر که با گزارشهای آن موافق نبودند قطع کردند.

۱۰- آنها خواهان اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل متحد در مورد تادیب اسرائیل و محکومیت صهیونیست‌ها نیستند و در آن اخلال می‌کنند. ولی همین

بی‌اعتنائی نسبت به قطعنامه‌های سازمان ملل از طرف دولت عراق را محکوم کرده عراق را مستوجب تنبیه شدید می‌دانند.

۱۱- آنها قرارداد ژنو مربوط به روش نسبت به اسرای جنگی را برسمیت نمی‌شناسند و آنرا بزیر پا می‌گذارند. آخرین آن را در مورد اسرای طالبان و القاعده دیدیم. صفحات "توفان" پر شد ولی ادامه این فهرست تمامی ندارد.

سیاست آمریکا این است که سازمان ملل فقط ابزار زورگویی وی بوده و تحت نفوذ و کنترل کامل ابر قدرت آمریکا باشد. وی این سازمان را بعنوان ابزار اعمال زور می‌خواهد. این است که ۲/۳۳ میلیارد بدهکاری خود را به این سازمان نمی‌پرداخت تا آنرا تحت فشار قرار داده و نسبت به درخواستهای قلدرمنشانه خود نرم کند. فقط پس از ضربه ۱۱ سپتامبر که آمریکا به حمایت سازمان ملل نیاز داشت ۵۸۲ میلیون دلار از این بدهکارها را پرداخت و اکنون نیز که به پشتیبانی این سازمان برای تجاوز به عراق نیاز دارد تصمیم گرفت ۷۸ میلیون دلار بخاطر "تهداتش" به این سازمان را بپردازد. آمریکا اعلام کرد که ما با این کارمان تعهدات خویش و اعتماد خود را به این سازمان نشان دادیم و حال نوبت سازمان ملل است که نشان دهد شایسته این اعتماد ما بوده است و تلاش کند که قطعنامه ضد عراق به تصویب برسد. این را به زبان ساده رشوه‌دهی و یا سیاست شلاق و نان قندی می‌گویند.

سخن بر سر این جنایات و نقض موازین جهانی و بی‌احترامی به حیثیت انسانی و ملتها نیست، سخن بر سر این است که چرا چنین کشوری بخود اجازه چنین رفتار حیوانی را می‌دهد. زیرا آمریکا یک کشور امپریالیستی و بزرگترین دشمن بشریت و دشمن شماره یک بشریت است. رهائی قطعی انسانها فقط با نابودی قطعی امپریالیسم آمریکا امکان دارد.

این تجربه است که باید از آن بیاموزیم.

وجدانهای...

در درجه معینی در روحیه فداکاری و سست بودن بندهای اجتماعی خانوداگی و سنگینی بار مسئولیتهای اجتماعی بر شانه‌های آنهاست. دانشجویان بعلت اینکه در فضایی محدودی تمرکز یافته و هر روز و هر ساعت با پوشش موجه تحصیلی و بدون هراس از تعقیب دشمن در رابطه با هم قرار گرفته، به تبادل نظر پرداخته و جمع عددی بزرگی را باعث می‌شوند از قدرت عددی معینی برخوردارند که از نظر روانشناسی توده فقط حاصل جمع عددی دانشجویان نیست بلکه قانونمندی دیگری بر این جمع کثیر حکم می‌راند و آنها را جسورانه به جلو می‌راند. دانشجویان در محیطهای دانشگاهی به حمایت از یکدیگر برخاسته و صدای واحدی را

بازتاب می‌دهند که خود بر مجموعه جنبش دانشجویی تاثیر متقابل دیالکتیکی دارد.

جنبش دانشجویی ویژگی دیگر نیز دارد که بعلت آنکه دانشجویان از شهرها و نقاط مختلف ایرانند، به خلقهای مختلف ایران تعلق دارند، در اکثریت خود از خانواده‌هایی هستند که دستشان به دهانشان می‌رسد و قدرت تبلیغاتی مهمی در بافت اجتماعی دارند هر نارضائی در میان آنها، هر اعتراض آنها، هر برخورد وحشیانه و سرکوبگرانه نسبت به آنها با اعتراض اقشار وسیعی از بورژوازی و خرده بورژوازی ایران روبرو می‌شود. اخبار مبارزات آنها بسرعت در سراسر ایران علیرغم سانسور و کنترل دستگاههای امنیتی، بخاطر همین ارتباطات برشمرده شده پخش می‌گردد و در کوچکترین زمان سراسری می‌گردد. بی‌جهت نیست که از دانشجویان بعلت همین استقلال از حسابگرهای شغلی، اقتصادی، خانوادگی و اجتماعی به عنوان وجدانهای پاک و بیدار اجتماعی یاد می‌شود.

رژیم جمهوری اسلامی که از قدرت جنبش دانشجویی آگاه بود برای درهم شکستن این سنگر مبارزه اجتماعی چندین بار محیط دانشگاه را پاکسازی کرد و به یاری سروشها، حجابزنانها، علوی تبارها، بنی صدرها و... به "انقلاب فرهنگی" (بخوان ضد انقلاب فرهنگی - توفان) دست زده است تا الگوهای ارتجاعی فکری خود را بخورد دانشجویان دهد. آنها عوامل خود را وارد دانشگاه کردند. هزاران صافی ورودی بر دروازه‌های آن نصب کردند. اندیشمندان اسلامی نظیر بنی صدر و سروش و بسیاری از همین اصلاح طلبان بعدی که عباى استادى بر دوش انداختند و روزنامه‌های اصلاح طلبانه منتشر کردند به رسیدن نخهای صافی ایدئولوژیک برای ممانعت از ورود دانشجویان غیر حزب الهی به دانشگاه پرداختند. اساتید بزرگ علمی دانشگاه را که با عقل خود می‌اندیشیدند بیرون ریختند و خود و فامیلشان جای آنها را با حقوقهای کلان گرفتند. ولی آنها علیرغم این همه وحشیگریها هر بار در امر سرکوب جنبش دانشجویی، در امر شکل دادن قالبی به مغزهای جوانان طالب دانش با شکست فاحش روبرو شدند. زیرا دانشجو با علم سر و کار دارد و باید مغزش را به کار اندازد و روابط علت و معلولی را پیدا کند. در غیر این صورت در جستجوی دانش نیست، دانش جو نیست و افسانه مذهبی آدم و حوا را به جای تئوری علمی تکامل داروین و لامارک قبول می‌کند. نیازی به فکر ندارد و مزخرفات مذهبی و دروغهای تاریخی را که قرنها بخورد مردم داده‌اند و از آنها سدی برای پیشرفت و تکامل انسان ساخته‌اند بطور "چکی" می‌پذیرفتند. تفکر اسلامی با اساس علم و دانش در تضاد است. این است که دانشجو در کمترین مدت مترجه می‌شود که با

ادامه در صفحه ۷

دست امپریالیستها از منطقه کوتاه باد!

برگزیده‌های از برنامه و اساننامه حزب کار ایران

در زمینه سیاست خارجی

۱- سیاست عمومی جهانی ما بر اساس انترناسیونالیسم پرولتری خواهد بود.

۲- ما حامی جنبش‌های طبقه کارگر برای کسب حقوق سیاسی، اجتماعی و سایر خواست‌های خود خواهیم بود.

۳- ما مخالف پیمان‌های تجاوزگرانه نظامی هستیم و با آن مبارزه می‌کنیم.

۴- ما مخالفت خود را با صهیونیسم این همدست امپریالیسم و با هرگونه نظریات نژادپرستانه دیگر در جهان اعلام می‌کنیم.

۵- ما به لغو دیپلماسی سری و اعلان سیاست روشن در برابر مردم برای ارتقاء آگاهی و شرکت آنها بطور مشخص در سیاست دست خواهیم زد.

۶- ما حقوق کلیه خلقها را برای کسب استقلال سیاسی برسمیت می‌شناسیم و مدافع مبارزه کلیه خلقهای هستیم که برای آزادی، استقلال و رهائی اجتماعی می‌رزمند.

۷- مسئله ملی برای ما در دوران امپریالیسم بخشی از مبارزه عمومی ضد امپریالیستی خواهد بود و ما آنرا از دریچه مصالح مبارزه انقلابی مورد ارزیابی و حمایت قرار خواهیم داد.

۸- ما خواستار ایجاد یک بین‌الملل کمونیستی هستیم و در راه آن یکپار می‌کنیم. بین‌الملل کمونیست مظهر همبستگی و یگانگی طبقه کارگر جهان بوده و مرکزی برای تبادل تجارب انقلابی خواهد بود. ما برای همه سازمانها و احزاب برادر حقوق مساوی قایل هستیم.

۹- ما برای برقراری روابط با سازمانهای انقلابی و مترقی تلاش خواهیم کرد.

۱۰- ما می‌خواهیم با کلیه ممالک بر اساس احترام متقابل، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، سود متقابل، تفاهم متقابل، حقوق مساوی متقابل روابط داشته و همزیستی مسالمت آمیز نظامهای گوناگون را بمنزله امری غیر قابل اجتناب می‌پذیریم.

۱۱- ما مخالف هر نوع سلطه‌جویی، جنگ افروزی سیاست افزایش تسلیحات و مسابقه تسلیحاتی هستیم و آنرا بشدت محکوم می‌کنیم.

۱۲- دفاع از استقلال و تمامیت ارضی اتحاد جماهیر سوسیالیستی ایران در برابر تجاوز خارجی.

وجدانهای...

افسانه‌های مذهبی که تکیه بر آنها برای وجدانهای ضعیف و ست اجتناب ناپذیر است برای عقل سالم دردی را دوا نمی‌کند. یا باید به این کلمه قصار خمینی که می‌گفت "اقتصاد مال خراست" اقتدا کند و یا باید آدم سمیت و ریکاردو و کارل مارکس را بخواند و به

اقتصاد بعنوان علم برخورد کند. دانشجو در دانشگاه می‌فهمد که از موی سر زن اشعه‌های ساطع نمی‌شود تا قوای جنسی مرد را تحریک کند. این عوامفریبی اگر مبنای علمی داشت امروز آقای ابوالحسن بنی‌صدر اولین رئیس جمهور جمهوری اسلامی ایران برنده جایزه نوبل در فیزیک شده بود.

اعتراضات دانشجویی در ایران شاخکهای حساس روان اجتماعی است. بازتاب درد و رنج عمومی مردم ایران است. این آتشی که گرفته است دامن عباي اسلام عزیز را خواهد گرفت و و چنانچه با جنبش کارگری عجین شود و تحت رهبری آن از طریق حزب طبقه کارگر قرار گیرد جاده تکامل و پیشرفت مداوم و بی‌وقفه و گسترده و همبسته همه خلقهای ایران زمین را می‌کوبد و هموار می‌کند و منطقه را از لوث وجود حکومت مذهبی پاک می‌کند. شرط پیروزی پیوند با طبقه کارگر از طریق حزب وی است. جنبش دانشجویی نمی‌تواند انقلاب کند. انقلاب کار توده مردم است که به طبقات تقسیم می‌شوند. جنبش دانشجویی اگر به تغییر بنیادی اعتقاد بیابد باید رهبری حزب طبقه کارگر را بپذیرد. در غیر اینصورت علیرغم قدرت تبلیغاتی و نفوذ اجتماعی نیروی ضعیف و ناپایداری خواهد بود.

کمکهای مالی ارسالی

کمکهای رسیده همراه با فروش نشریات ۳۹۰ یورو

کمکهای رسیده ۳۰ یورو

رفیق ذ-ث از پاریس ۲۰ یورو

رفیق ج-آ از پاریس ۵۰ یورو

رفیق کارگر از سوئد ۲۰۰ کرون

ب.ن. اوپسالا-سوئد ۳۴۰ کرون

ح. اوپسالا-سوئد ۲۰۰ کرون

از کمکهای صمیمانه شما سپاسگزاریم

بند را آب داد

سازمان جاسوسی آمریکا پولهای گزافی خرج می‌کند تا رژیم ضد ملی سلطنت را که در ایران بخواست و بقدرت مردم سرنگون شده و به گور تاریخ پرتاب شده است مجدداً چون لولونی بر بالای سر مردم ایران بگیرد. جیره و مواجب بگیران "ملی" و "ایراندوست" سلطنت طلب بیکباره فعال شده‌اند و با پشت گرمی نسبت به تجاوزات امپریالیسم آمریکا به افغانستان و عراق به جولان مشغول شده نقشه تاسیس شرکتهای مقاطعه کاری در ایران و اشغال مقامهای حساس امنیتی را می‌کشند.

مدعی بی تخت و تاج پادشاهی ایران در آخرین دوره آموزشی سازمان "سیا" آموخته که باید بی ربط و با ربط خودی نشان دهد و بی شخصیتی سیاسی خود را بر رخ همه بکشد، مهم نیست که چه پرت و پلائی می‌گوید

مهم آن است که در صحنه حضور داشته باشد، خودی نشان دهد تا از خاطره‌ها محو نشود. هر وقت امپریالیستهای آمریکا با اروپائی‌ها در می‌افتند این گماشته آمریکائی نیز برای اروپائی‌ها شاخ و شانه می‌کشد. خطر تجاوز بی‌شرمانه امپریالیسم آمریکا به عراق که بر خلاف همه موازین حقوقی جهانی و انسانی است و از نظر منافع دراز مدت اقتصادی امپریالیستها مورد انتقاد اروپائی‌ها قرار گرفته است این گماشته ایرانی بی تاج و تخت را وا داشته که برای خوش آمد زائرهای آمریکائی به اروپائی‌ها حمله کند و هشدار دهد که اگر به رفتار کنونی خود ادامه دهند، اگر مناسبات حسنه‌شان را با رژیم جمهوری اسلامی بنفع سیاست امپریالیسم آمریکا تغییر ندهند آنوقت باید با این حساب کنند که اگر این دلقک بی تاج و تخت به قدرت برسد همه قراردادهای اسارت آور را نه با اروپا بلکه با آمریکا می‌بندد. وی از هم اکنون اعلام خطر می‌کند که سهم اروپا را بطور کامل نخواهد پرداخت. این گماشته به قدرت نرسیده روی کار نیامده در پی فروش ایران است. تقو بر تو ای چرخ گردون تقو. البته کلماتی که ایشان بکار برده است "دیپلماتیک" است ولی هرکس که با القاب سیاست سروکاری داشته باشد این تهدیدات را می‌فهد.

وی در یک کنفرانس مطبوعاتی در روز سه شنبه سوم دسامبر ۲۰۰۲ در پاریس به انتقاد تندی از اتحادیه اروپا پرداخت و گفت: "این سازمان باید مسئولیت و پیامدهای بعد از سرنگون شدن حاکمان امروز ایران را در نظر گرفته و آن را بپذیرد". و به این ترتیب بند سیاست خارجی آتی ایران را که وی می‌خواهد در پیش بگیرد به آب داد. شعار دارو دسته سلطنت این است: "همه قراردادهای اسارت آمیز برای آمریکاست".

آقای داریوش همایون رهبر حزب واحد رستاخیز و وزیر اطلاعات رژیم مستبد و آدمکش شاه و یکی از ارکانهای استبداد فکری رژیم گذشته سلطنتی که به تئورسین "بشر دوست" سلطنت طلبان بدل شده تا آن خانواده منفور را باب میل مردم کرده و به ملت ایران گماشته‌های امپریالیسم را حقه کند در رفع و رجوع کردن این حاتم بخشی شاهانه نوشت: "اروپائی‌ها می‌توانند از بازار مختصر ایران به خاطر مردم ایران و حقوقشان چشم ببوشد. ولی اروپا صرفنظر از دعوی انساندوستی و تعهدات بین‌المللی مسئولیتی هم در برابر منافع دراز مدت خویش دارد(خواننده توفان توجه دارد که منافع دراز مدت امپریالیستهای اروپائی در ایران از طرف سلطنت طلبان علی‌الاصول برسمیت شناخته می‌شود -توفان). اروپائی‌ها اگر تا کنون نمی‌خواستند فردائی برای ایران آزاد از جمهوری اسلامی ببینند امروز خواه ناخواه آن فردا در پیش چشمانشان پدیدار شده است و از مردم ایران چه انتظاری می‌توانند داشته باشند؟ (حضرت آقا چرا پای مردم ... ادامه در صفحه ۸

۱۶ آذر روز دانشجو سبیل مبارزه با دوا رتجاع سلطنتی و مذهبی

شاه، آزادی و حقوق بشر

سندی را که در پیش دارید به سه سال قبل از انقلاب شکوهمند بهمن یازم می‌گردد و نشان می‌دهد چه هیولائی بر ایران حکومت می‌کرده است.

مخبر رادیو با شاه مصاحبه می‌کند.

"اسپیواک : با توجه به نکاتی که هم اکنون مطرح فرمودید پاسخ اعلیحضرت باتهاماتی که در مطبوعات آمریکا به آن اعلیحضرت نسبت داده شده چیست. این مطبوعات می‌نویسند که شما دارای یک سازمان پلیس مخفی هستید که بی رحمانه فعالیت مخالفان سیاسی شما را سرکوب می‌کند این مطبوعات اضافه می‌کنند که در حدود ۴۰ هزار زندانی سیاسی در ایران وجود دارد و صدها تن از مخالفان سیاسی ایران به قتل رسیده یا تا سرحد مرگ شکنجه شده‌اند. پاسخ آن اعلیحضرت به این اتهامات چیست:

شاهنشاه ... همانطور که گفتم مسئله مخالفان سیاسی در میان نیست آنها مارکسیست هائی هستند که می‌دانند در جامعه ما برای آنان جایی نیست چون نمی‌توانند نظر خود را بمردم تحمیل کنند. ما به اقدامات و تدابیری دست زده‌ایم که در پاره‌ای موارد حتی پیشرفته تر از برخی کشورهای سوسیالیستی اروپای غربی است. ... یک تروریست نمی‌تواند بهتر از آنچه که در کشور ما با او رفتار می‌شود انتظاری داشته باشد ما اینگونه افراد را تحمل نمی‌کنیم." (واشنگتن، مصاحبه با تلویزیون ان بی بی سی. نقل از روزنامه اطلاعات ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۴).

تجربه تاریخ نشان داد که در ایران برای عصری با این تفکر جایی نبود و این مردم بودند که شاه را تحمل نکردند. شاه با خود بزرگ بینی تصور می‌کرد کشور ایران ملک خصوصی وی است و هر کس مورد تمایل شخص وی نباشد باید خاک ایران را ترک کند و یا توسط ساواک قبض روح شود. آن اقدامات و تدابیری که شاه با زندان و شکنجه و اعدام اندیشیده بود، هیچ درد وی نخورد، آرزوی که خلق برخاست و بساط سلطنت آن یاهو گویان را برچید، تمام دستگاه سرکوب با یال و کویالش بدر شاه نخورد. این درسی برای آخوندهای در قدرت است تا فکر نکنند با تدابیر تروریستی و تکیه بر داغ و درفش، قادر خواهند بود مسیر تاریخ را عوض کنند.

از این گذشته روشن می‌گردد که روی حمله شاه همواره به کمونیستها بوده است. روحانیون همیشه تحت توجهات ذات ملوکانه به عیاشی و غارت و عوامفریبی اشتغال داشتند و شاه به این نیروی سیاه مخرب برای مبارزه با کمونیسم نیاز داشت. وی هرگز این نیرو مخرب را مورد حمله قرار نمی‌دهد. در آینده نیز وضع بهمین صورت خواهد بود. بورژوازی خواهان نابودی مذهب نیست آنها به این افیون توده‌ها برای مبارزه با افکار انقلابی، دموکرات و کمونیستی نیاز دارند. آنها

مار مذهب را در آستین خویش برای روز مبادا پنهان می‌کنند و در این امر از بزرگ ارتشداران فرمانده می‌آموزند.

بند را...

ایران را بیکیاره به وسط کشیدید-توفان) ایرانیان، اروپائی ترین مردم در این منطقه جهان بوده‌اند و هستند ولی حکومت‌های اروپائی با این "سینسم" و سودجویی عاری از هیچ ملاحظه‌ای، چگونه می‌خواهند محبت مردم ایران را جلب کنند.

وارث پادشاهی پهلوی (نه بر اساس عقل و منطق و شایستگی و قابلیت تعویض بلکه بر اساس ژنتیک و رقم خوردگی سرنوشت-توفان) به تازگی در مصاحبه‌ای به دولت‌های اروپائی خاطر نشان کرد که در ایران پس از جمهوری اسلامی وضع نامساعدی خواهند داشت مگر آنکه در رفتار دوستانه خود با حکومت تحمیلی ایران تجدید نظر کنند و جانب مردم (خواننده توجه دارد که منظور ایشان نه مردم ایران بلکه سلطنت طلبان است که خواهان وابستگی

ایران به آمریکا هستند-توفان) را در مبارزه آنها بگیرند. این یک تهدید نبود، هشدار بود که برای هر کس که با ایران آشنائی داشته باشد درک کردنی است. آقای داریوش همایون با زیرکی واژه "مردم" را نیز به تهدیدات توخالی رهبرش که بیگدار به آب زده بود افزود. و انعقاد قراردادهای اسارت‌آور با امپریالیست‌های آمریکائی را ناشی از عدم "محبت مردم" به اروپائیان جا زد و عوضش را عشق مردم به آمریکا جلوه داد. وی هنوز به روی کار نیامده اروپائیان را تهدید می‌کند که اگر هم اکنون سرکیسه را کمی برای کمک به سلطنت طلبان وابسته و منفور شل نکنند ما نیز در آینده نمی‌توانیم "وضع مساعدی" در ایران برای شما فراهم آوریم و ناچاریم رفتار دشمنانه شما را تلافی کنیم. یارو هنوز روی کار نیامده حاتم طائی شده و از کیسه خلیفه می‌بخشد. انقلاب شکوهمند ایران این دارودسته نوکر بیگانه را از ایران بیرون ریخت که سرنوشت خویش را خود در دست گیرد و ایران را از قید اسارت امپریالیستی آزاد سازد تا پایانی بر انعقاد قراردادهای اسارت‌آور بگذارد. حال سر و کله عده‌ای پیدا شده که برای جلب امپریالیستها به آنها وعده تقسیم سهم بیشتر از خوان یغمای ایران می‌دهند و خود را نیز "ملی" می‌دانند. این‌ها همانقدر "ملی" هستند که حامد کرزی ملی است. مردم ایران ننگ سلطنت را هرگز نخواهند پذیرفت.

حزبیت...

هم تشخیص نداد و آنها را یکجانبه و مطلق دید. این شرایط عینی نیست که کارگران را به توری انقلابی سوسیالیسم می‌رساند، این توری انقلابی سوسیالیسم

است که با بازتاب قانونمندیهای واقعت خارج، ذهن پرولتاریا را بدرک روابط میان اجزاء آنچه عینی است و چگونگی متحول ساختن آن رهنمون می‌گردد.

"بسیاری از ناقدین رویونیست ما تصور می‌کنند که گویا مارکس مدعی بوده است که تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیماً آگاهی بلزوم آنرا هم بوجود می‌آورند."

ولتین در کتاب "چه باید کرد" خویش با تشریح نظریه مارکس نادرستی این نظریه را نشان می‌دهد. در روشنفکران بیان چنین نظریاتی ناشی از ماهیت طبقاتی خرده بورژوازی آنهاست. زیرا به انضباط خود نگرفته‌اند. حال آنکه پرولتاریا یک عمر است که مجبور است با انضباط زندگی کند و مبارزه نماید.

این است که امروز باید کمونیستها به تبلیغ حزیت بپردازند و با افکار انحرافی که حزیت را تضعیف می‌کنند مبارزه کنند. از این طریق است که می‌توان به تقویت حزب واحد مارکسیستی لنینیستی طبقه کارگر در ایران پرداخت.

انتشارات اخیر حزب کار ایران (توفان).

کتاب زیر از طرف حزب کار ایران (توفان) منتشر شده‌اند:

۱- تحریف کنندگان تاریخ (سندی تاریخی از انتشارات دفتر اطلاعاتی. شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در فوریه ۱۹۴۸). بهاء ۳ یورو.

۲- "توفان" و نقدی بز پیش نویس طرح برنامه و اساسنامه اتحاد فدائیان کمونیست. بهاء ۲ یورو.

۳- اساسنامه و برنامه حزب واحد طبقه کارگر. بهاء ۲ یورو.

۴- پوزیسیون ترتیکستی در گذشته و حال. بهاء ۲ یورو.

۵- گفت و گو با "ولز" نویسنده انگلیسی جلد چهاردهم آثار استالین. بهاء ۲ یورو.

۶- کردها و مبارزه آزادیبخش نوشته اسماعیل پیشکچی. بهاء ۳ یورو.

۷- سالنامه توفان سال اول ۱ تا ۱۲. بهاء ۴ یورو

۸- سالنامه توفان سال دوم ۱۳ تا ۲۴. بهاء ۴ یورو

۹- جنبه بین‌المللی انقلاب اکتبر اثر استالین بهاء ۲ یورو
انتشارات فوق را می‌توانید با پرداخت بهای آن و مخارج پست دریافت کنید.

رویزیونیسم همدست امپریالیسم

حزیت و بی‌انضباتی خرده بورژوائی

یکی از بیماریهای روشنفکرانه که ما با آن روبرو هستیم مخالفت با حزیت است. البته از دیدگاههای متفاوتی باین مسئله و با انگیزه‌های متفاوتی برخورد می‌گردد ولی نتایج عینی آن در عمل یکسان است.

مخالفین حزب طبقه کارگر یک فرمول توجیه‌گرانه مضحکی اختراع کرده‌اند باین شکل که "خود کارگران باید حزب طبقه کارگر را بوجود آورند"، "حزب طبقه کارگر کار خود کارگران است".

این تئوریا اگر ناشی از بی‌خبری از دانش سوسیالیسم علمی نباشد، اگر ناشی از منش فردی روشنفکران خرده بورژوا که می‌خواهند از زیر بار هر تعهدی شانه خالی کنند نباشد، آنوقت ساخته و پرداخته نظریه پردازان آشپزخانه‌های امپریالیستی است که مبارزه با حزب طبقه کارگر را جز وظایف اساسی ایدئولوژیک خود قرار داده‌اند.

هدف گرفتن حزب طبقه کارگر، یعنی هدف گرفتن مغز طبقه کارگر، یعنی هدف گرفتن ستاد فرماندهی طبقه کارگر در جنگ طبقاتی جاری و آینده. این هدف‌گیری فقط با تعقیب و شکنجه و زندان و اعدام نیست مبارزه نظری با ضرورت برپائی حزب طبقه کارگر و دامن زدن به بی بند وباری است.

سوسیالیسم علم است و باید آنرا آموخت و باید آنرا بدون طبقه کارگر برد. طبقه کارگر بدون تسلط به دانش سوسیالیسم علمی در همان سطح مبارزه اقتصادی و زیر سلطه تفکر و ایدئولوژی بورژوازی می‌ماند. برای اینکه این طبقه به نیروی مستقل بدل گردد باید ایدئولوژی سوسیالیسم علمی را راهنمای عمل خود بنماید. ولی طبقه کارگر بخودی خود به این ارزیابی نمی‌رسد. آموزگاران مارکسیسم و لنینیسم بارها آن را نشان داده‌اند. رفیق لنین در اثر دایه‌نامه خود بنام "چه باید کرد" و "یک گام به پیش و دو گام به پس" در مورد مبانی سیاسی و سازمانی حزب طبقه کارگر سخن گفته و این نکات را کاملاً از نظر علمی شفاف کرده است. این عامل آگاهی علمی را چه کسی به میان طبقه کارگر می‌برد. طبیعتاً حزب طبقه کارگر. باید سازمانی باشد که بتواند بطور منظم، با برنامه و حسابشده با رعایت اصول پنهانکاری به آموزش و تربیت طبقه کارگر پرداخته بهترین عناصر آنرا جلب کرده و آموزش ایدئولوژیک دهد. این طبقه کارگر نیست که حزب خودش را بوجود می‌آورد، این حزب است که طبقه کارگر را به منافع طبقاتی خویش واقف می‌کند. حزبی که طبقه کارگر خودش بدون عامل آگاهی بوجود آورد در بهترین حالت یک حزب سوسیال دموکرات سر در گم است و گامی در راه استقلال سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی طبقه کارگر نیست.

مبلغین این تئوری که "باید انتظار کشید تا طبقه کارگر خودش، حزب خودش را بوجود آورد"، کتمان فرار از مبارزه و تبلی سیاسی خویش را با این تئوریا

می‌پوشانند. زیرا خودشان نمی‌خواهند دامن همتی به کمر زده و در این راه صعب گام بردارند. این است که تشکیل حزب طبقه کارگر را به گردن خود کارگران می‌گذارند. از این گذشته تشکیل حزب و تن دادن به اینکه باید تشکیلی برای مبارزه وجود داشته باشد و جا افتادن این امر، میدان را از دست روشنفکران انضباط ناپذیر و انفرادمنش می‌گیرد، جانی برای پرت و پلاگونیهای آنها باقی نمی‌گذارد و باید جل و پلاس خود را جمع کنند و بروند. سابقاً نمایندگان بورژوازی ملی ایران که روشنفکران خود را برای مقابله با مارکسیسم لنینیسم پرورش داده بودند از موضع "چپ" همین تئوری ارتجاعی را تبلیغ می‌کردند تا از پیوستن جوانان علاقمند به کمونیسم به تشکلهای کمونیستی جلو بگیرند. امروز این چماق ایدئولوژیک را برخی دیگر بدست گرفته‌اند و یا آنرا در قالب اکونومیست و یا مخالفت با انضباط در حزب طبقه کارگر و یا حواله کردن تشکیل حزب به خود طبقه کارگر به میان می‌کشند که هدف همه آنها دشمنی با حزیت است.

طبیعتاً باید زمینه عینی یعنی وجود خود طبقه کارگر قطعیت داشته باشد تا شرایط ذهنی یعنی حزب و دانش مارکسیسم لنینیسم یا ذهنیت کمونیستی را بشود به میان آن برد. ولی این حداقل فقط برای آغاز کار کافیست. نقش مهم را در این امر، عامل ذهنی است که به کف می‌گیرد و جنبه فعال را در این روند دارد. اگر شرایط عینی موجود نباشد، اگر طبقه کارگری وجود نداشته باشد از حزب وی نیز نمی‌توان در شرایط معینی سخن گفت. ولی حضور عینی طبقه کارگر کافیست تا کمونیستها یعنی آگاهترین عناصر طبقه کارگر و یا روشنفکران از طریق تشکل خویش این آگاهی را به میان طبقه برده و وی را به منافع طبقاتی خود در هر زمینه‌ای آگاه کنند.

دشمنان حزب طبقه کارگر که این تئوری را ساخته‌اند با تهی مغزی بیش از اندازه‌ای می‌خواهند چنین جلوه دهند که آنها خیلی خیلی هوادار طبقه کارگردند، بطوریکه حتی می‌خواهند که خود طبقه کارگر حزب خودش را بوجود آورد، خودش بدون ابزار حزب حکومت کند و... قدرت این استدلالات در شکل عوامفریبانه و ساده انگارانه آن است. بریدن عین و ذهن از هم است، خوار شردن متافیزیکی عامل تعیین کننده آگاهی در استقلال طبقاتی طبقه کارگر است. حال به گفته لنین که خودش هرگز کارگر نبود و از روشنفکران مارکسیست بود در مورد این قبیله روشنفکران که ریشه قدیمی در انحراف مارکسیسم دارند توجه کنید:

"...ما (کارگران) بچه نیستیم که فقط با سوپ سیاست اقتصادی تغذیه شویم، ما می‌خواهیم هر آنچه را که دیگران می‌دانند بدانیم، ما می‌خواهیم با تمام

جزئیات حیات سیاسی آشنا شویم و در تمام رویدادهای سیاسی فعالانه شرکت کنیم. برای انجام این امر، روشنفکران باید با ما کمتر در باره آنچه هم اکنون می‌دانیم، و بیشتر در باره آنچه نمی‌دانیم و هرگز از طریق تجربه فابریکی و "اقتصادی" خود نمی‌توانیم فرابگیریم، صحبت کنند، یعنی، شما باید به ما دانش سیاسی بیاموزید" (لنین - چه باید کرد).

روشن است که زحمتکشان جامعه نیاز به چنین دانشی یعنی دانش مبارزه طبقاتی، یعنی دانش سوسیالیستی، یعنی دانش مارکسیستی لنینیستی دارند. و این همان دانشی است که باید از بیرون و توسط روشنفکران بدون جنبش کارگری که بطور عینی (ابزکتیو) وجود دارد و تحت تاثیر مبارزات اقتصادی و ایدئولوژی بورژوائی است برده شود.

لنین باز در اهمیت حزب می‌گوید:

"...هر تبعیتی از جنبش خود بخودی کارگری، هرگونه تحقیر نقش عنصر آگاه، نقش سوسیال دموکراسی، چه کسی بخواید و چه کسی نخواهد، بمعنی رشد نفوذ ایدئولوژی بورژوائی در بین کارگران است. تمام کسانی که در باره اغراق در اهمیت ایدئولوژی، در باره اغراق در مورد نقش عناصر آگاه و غیره صحبت می‌کنند، تصور می‌کنند که جنبش ساده و صرفاً کارگری می‌تواند ایدئولوژی مستقل خودش را بوجود آورد..." (لنین - چه باید کرد).

در اینجا نیز بروشی گفته می‌شود که ایدئولوژی سوسیالیسم بصورت خودبخودی در طبقه کارگر موجود نیست و این طبقه با مبارزه مستقل خودش نمی‌تواند به این اندیشه دست پیدا کند. ایدئولوژی پروتاریا را باید از بیرون توسط حزب وی بدون طبقه کارگر برد. جوهر تفکر اکونومیستی "حزب کمونیست کارگری" که مودیانه مدعی قبول حزب است و روشنفکران انفرادمنش ضد حزب و یا همه آنها که از انضباط می‌ترسند و فکر می‌کنند تشکیل حزب کارشان را زیاد خواهد کرد و انقلاب را به جلو می‌آورد یکی بیش نیست، دشمنی با حزب و عنصر آگاه و دنباله روی از خود روئی طبقه کارگر. آنها که از چگونگی پیدایش و رشد خود آگاهی طبقاتی در صفوف کارگران بطور خود بخودی سخن می‌رانند، ریشه انحرافشان در این پندار واهی است که آگاهی سیاسی طبقاتی مستقیماً از شرایط و موقعیت عینی طبقه کارگر و مبارزات خود بخودی وی ناشی می‌شود.

شعور اجتماعی انسان از موقعیت اجتماعی او ناشی می‌شود، شرایط ذهنی اجتماع نیز بر پایه شرایط مادی آن شکل می‌گیرد، لیکن باید شعبده باز ماهر و یا متافیزیسین غیر قابل علاجی بود که رابطه ایندو را از

انترناسیونالیسم...

باز هم برسمیت می‌شناسند. مثال: ایران بر علیه روسیه و غیره زده می‌شود، و سپس گفته می‌شود: "این جنگها عادلانه، جنگهای تدافعی هستند صرفنظر از اینکه چه کسی ابتداء بر دیگری حمله‌ور گشته است و هر سوسیالیستی آرزومند پیروزی دولتهای تحت ستم وابسته، حق خورده ستمگران، برده‌داران، چپاولگران بر قدرتهای "بزرگ" می‌باشد."

نشریه "سوی سوسیالیسم" ارگان ثئوریک - سیاسی اتحاد مبارزان کمونیست در شماره ۴ بهمن ماه ۱۳۵۹ مقاله‌نشین را با پیشگفتاری در انتقاد به مواضع "رزمندگان" و "پیکار" در برخورد به مسئله جنگ ایران و عراق تحت نام "میلیتاریسم جنگ طلبانه و تاکتیکیهای ضد میلیتاریستی سوسیال دموکراسی" ترجمه و منتشر کرد از میهن پرستی کمونیستی سخن می‌راند. لنین که امروزه دیگر "حزب کمونیست کارگری" به وی اعتقادی ندارد در مورد میهن پرستی کمونیستها نوشت: "در قطب دیگر گروه کوچک هواداران هروه Herve جای دارند. بحث آنها اینست که پرولتاریا میهن ندارد. پس تمام جنگها بنا بر منافع و مصالح سرمایه داران است. پس پرولتاریا باید با هرگونه جنگی به مبارزه برخیزد. پرولتاریا باید هرگونه اعلان جنگی را با ضربه نظامی و قیام پاسخ گوید. مقصود اصلی تهییج ضد میلیتاریستی باید این باشد. بدین ترتیب بود که در اشتوتگارت هروه طرح قطعنامه زیر را پیشنهاد نمود: کنگره خواستاری آنست که هرگونه اعلان جنگی، از هر سو که باشد، با ضربه نظامی و با قیام پاسخ داده شود."

اینهاست آن دو موضع "افراطی" ای (موضع نخست مربوط به کسانی بود که دچار ناسیونالیسم و شونیسم ملی بودند و در جنگ امپریالیستی جانب دفاع از میهن را گرفته بودند - توفان) که در قیال این مسئله در بین صفوف سوسیال دموکراتهای غربی وجود دارد...

ابتداء چند نکته و تذکر در باره میهن پرستی. اینکه "زحمتکشان میهن ندارند" را مانیفست کمونیست واقعاً گفته است. این نیز درست است که نظر فولمار، نوسکه و شرکاء ضربه‌ایست بر این اصل پایه‌ای سوسیالیسم بین‌المللی. اما از این نتیجه نمی‌شود که پس سخن هروه و پیروانش دائر بر اینکه برای پرولتاریا مهم نیست در چه کشوری - در آلمان پادشاهی، در فرانسه جمهوری یا در ترکیه استبدادی - زندگی می‌کند، درست باشد. میهن یعنی یک محیط سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی معین، نیرومندترین عامل در مبارزه طبقاتی پرولتاریاست، و اگر فولمار در بنیان‌گذاری نوعی شیوه برخورد "واقعاً آلمانی" پرولتاریا به "میهن" به خطا می‌رود، هروه نیز در اتخاذ چنین برخوردی، برخوردی که بنحو غیر قابل بخشایشی غیر نقادانه است به چنین عامل مهمی در مبارزه پرولتاریا برای رهائی، درست

بهمان اندازه به خطا رفته است. پرولتاریا نمی‌تواند نسبت به شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه‌اش بی‌تفاوت باشد، در نتیجه نمی‌تواند نسبت به مقدرات کشورش بی‌تفاوت باشد. اما مقدرات کشور تا آن حد که بر مبارزه طبقاتی‌اش اثر می‌گذارد مورد توجه و علاقه اوست و نه بخاطر "میهن پرستی" بورژوازی‌ای که به زبان آوردنش هم برای یک سوسیال دموکرات زشت است."

میهن بمنزله محیط سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی موجود، عامل قدرتمندی در مبارزه طبقاتی پرولتاریاست... شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه‌اش برای پرولتاریا بی‌تفاوت نیست و ضرورتاً نمی‌تواند سرنوشت کشورش برای وی بی‌تفاوت باشد. (میلیتاریسم جنگ طلبانه و تاکتیک ضد میلیتاریستی سوسیال دموکراسی چاپ آلمانی صفحه ۱۷ در مقاله مبارزه برای صلح).

کمونیستها با آگاهی به دانش ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی هرگز به مسئله میهنپرستی بصورت انتزاعی برخورد نمی‌کنند. آنها همواره از تحلیل مشخص از شرایط مشخص حرکت می‌کنند و پدیده‌ها را در روند رشد خود از نظر تاریخی مورد ارزیابی قرار می‌دهند. به پدیده‌های از آسمان افتاده اعتقادی ندارند. کمونیستها در برخورد به مسایل اجتماعی، جنبه تاریخی، ارتباط متقابل و تضادها، ریشه طبقاتی و تجارب تاریخی را مد نظر قرار می‌دهند. باید دید در چه موقعیت تاریخی و از جانب کدام طبقه اجتماعی و با کدام هدف سیاسی شعار "دفاع از میهن" داده می‌شود. شعار "دفاع از میهن" امپریالیستی در دو جنگ جهانی با شعار جنگ میهنی برای حمایت از میهن سوسیالیستی ماهیتاً متفاوت است. از همین نحوه برخورد است که کمونیستها جنگها را بدو مقوله عادلانه و غیر عادلانه تقسیم می‌کنند. طبیعتاً همانگونه که گفتیم و تکرار می‌کنیم جنگ مردم الجزایر برای رهائی از یوغ امپریالیسم فرانسه و یا مردم ویتنام، لائوس و کامبوج برای رهائی از اسارت امپریالیسم خونخوار آمریکا و یا ملت فلسطین برای رهائی از چنگ صهیونیسم جهانی و نظایر آنها جنگهای آزادیبخش، عادلانه و برای دفاع از میهن صورت می‌گیرد و طبیعتاً تضمین پیروزی قطعی در این جنگ رهبری طبقه کارگر در آن خواهد بود. این جنگها مسترقی و انقلابی است و از میهنپرستی صادقانه‌ای الهام می‌گیرد. "کمونیستی" که این تفاوتها را نبیند و با یک حکم کلی فهمیده با استناد به نقل قول فهمیده از مانیفست حزب کمونیست که گویا "پرولتاریا میهن ندارد" چک سفید به اسرائیل و امپریالیسم آمریکا و انگلستان بدهد، نه مانیفست حزب کمونیست را فهمیده، نه تکامل سرمایه‌داری به امپریالیسم را فهمیده و نه قادر است به تحلیل مشخص از شرایط مشخص دست زند و هرچیزگری در مورد

اتهامات و برجسهای پوپولیستی برای نفی مبارزه ضد امپریالیستی و آزادیبخش نیز نمی‌تواند نقاب بر چهره حامیان امپریالیسم و صهیونیسم بکشد.

امروزه این طبقه کارگر است که پرچم دفاع از منافع ملی را بدست می‌گیرد و مجموعه خلق را برای کوتاه کردن دست امپریالیستها از منابع و سرچشمه زندگی بسیج و رهبری می‌کند. امروزه میهن پرستی پرولتری بخش جدائی ناپذیری از انترناسیونالیسم پرولتری است. این کمونیستهای سراسر جهان بودند که متحداً مبارزه استقلال طلبانه خویش را در مقابل اشغال آلمان هیتلری رهبری کرده و به پیش بردند. این مبارزه استقلال طلبانه در عین حال مبارزه‌ای علیه بربریت فاشیستی، و حفظ دستاوردهای بشریت بود. رهائی انسان از دیو فاشیسم با پرچم "دفاع از میهن سوسیالیستی" تاکتیک درستی در مبارزه‌ای بود که صحت آن را تمامی تجربه تاریخی ۶۰ سال اخیر نشان می‌دهد. باید کور و یا مغرض بود که آنرا ندید. بورژوازی فرانسه و بسیاری ممالک اروپا که تسلیم نازیها شدند به منافع ملی ممالک خود خیانت کردند تا با یاری آنها جنبشهای کارگری را سرکوب کنند و این پرولتاریا بود که پرچم دفاع از میهن را بر افراشت و نه از این بابت که برتری ملی خود را به ثبوت برساند برعکس از آن جهت که ناسیونالیسم متجاوز و برتری طلب را سرکوب کند و دوستی میان ملتها را تقویت نماید. کمکهای بی‌شائبه کمونیستها به نهضت جمهوریخواهان اسپانیا در شکل ایجاد هنگهای بین‌الملل که از جانب کمینترن سازماندهی می‌شد برای یاری به خلق اسپانیا نه تنها اقدام پرولتری و انترناسیونالیستی بود بلکه از استقلال ملی اسپانیا در مقابل تجاوز آشکار نازیها نیز حمایت می‌کرد. این پیوند آشکار و نمونه بارز انترناسیونالیسم و میهن پرستی پرولتری بود.

در این مبارزه ملی بود که ۷۵ هزار اعضاء حزب کمونیست فرانسه جان باختند.

مبارزه استقلال طلبانه خلق چین برهبری حزب کمونیست چین افسانه‌ایست. چگونه می‌توان میهن پرستی کمونیستی را تحقیر کرد و وطن فروشی و بی‌پایگی، بی‌ریشه‌گی، بی‌مبدائی، بی‌مبنائی و سست‌پی بودن خود را به عرش اعلی‌رسانید و از خیانت ملی فضیلت ساخت و آنهاهم با تحریف مارکسیسم - لنینیسم.

وقتی نخستین دولت کبیر سوسیالیستی در اکتبر ۱۹۱۷ بر پا شد و در پیچه آزادی جهان را بر روی بشریت گشود امپریالیستها به شوری سوسیالیستی حمله کردند و شکست خوردند و در جنگ جهانی دوم به تازاندن نازیها و فاشیستها به سمت شوری سوسیالیستی استالینی اقدام کردند به این امید که ناسیونال شونیستهای آلمانی پرولتاریای شوری را در میهن سوسیالیستی خود به قتل رسانده و آقای جهان شوند.

ادامه دارد

کمونیستها میهن پرستند و جهان وطنی‌ها عامل صهیونیسم و امپریالیسم

انترناسیونالیسم...

بزرگ سپس برخوردار مارکسیستها را به مسئله ملی از لنین نقل می‌کند و می‌آورد: "تقاضاهای جداگانه دموکراسی، منجمد حق حاکمیت بر سر نوشت، یک چیز مطلق نبوده بلکه جزئیست از نهضت عمومی دموکراتیک جهان (اکنون: نهضت عمومی سوسیالیست)، ممکن است در بعضی از موارد جداگانه جزء با کل متضاد باشد، در اینصورت لازمست از آن صرف نظر نمود."

رفیق مائو سه دون رهبر مبارزات انقلابی خلق چین علیه استعمار امپریالیست و اهمیت میهنپرستی کمونیستی و عدم تناقض آن با انترناسیونالیسم پرولتری نوشت: "آیا کمونیستی که انترناسیونالیست است، می‌تواند در عین حال میهن پرست هم باشد؟ ما معتقدیم که نه تنها می‌تواند بلکه باید هم چنین باشد. شرایط تاریخی مضمون مشخص میهن پرستی را معین می‌کند. هم "میهن پرستی" متجاوزین ژاپنی و هیتلر وجود دارد و هم میهن پرستی ما. کمونیستها باید قاطعانه با آن باصطلاح "میهن پرستی" متجاوزین ژاپنی و هیتلر مبارزه کنند. کمونیستهای ژاپن و آلمان در مقابل جنگهاییکه کشورشان بها کرده‌اند، شکست طلب هستند، درهم شکستن متجاوزین ژاپنی و هیتلر با تمام وسایل ممکن، در جهت منافع خلقهای ژاپن و آلمان سیر می‌کند، و هر چه شکست آنان کاملتر باشد بهتر است. کمونیستهای ژاپن و آلمان باید در این جهت اقدام کنند، و آنها نیز درست همین عمل را انجام می‌دهند. زیرا جنگهایی که متجاوزین ژاپنی و هیتلر بر پا کرده‌اند، هم به خلقهای جهان صدمه می‌زند و هم به خلقهای خودشان. ولی وضع چین فرق می‌کند، زیرا که چین قربانی یک تجاوز شده است. همین جهت است که کمونیستهای چین باید میهن پرستی را با انترناسیونالیسم پیوند دهند. ما در عین اینکه انترناسیونالیستیم، میهن پرست نیز هستیم. شعار ما اینست: "پیکار علیه متجاوزین بخاطر دفاع از میهن". شکست طلبی برای ما بمعنای جنایت است، و کوشش برای نیل به پیروزی در جنگ مقاومت ضد ژاپنی و وظیفه تخطی ناپذیر ماست، زیرا فقط از طریق مبارزه بخاطر دفاع از میهن است که ما می‌توانیم متجاوزین را مغلوب و به آزادی ملی دست یابیم و فقط در صورت نیل به آزادی ملی است که برای پرولتاریا و سایر زحمتکشان امکان کسب آزادی فراهم خواهد گشت. پیروزی چین و شکست امپریالیستهای مهاجم، به خلقهای کشورهای دیگر کمک خواهد کرد. بدین سبب در جنگهای آزادیبخش ملی میهن پرستی عملاً همان تحقق انترناسیونالیسم است. باین دلیل است که کمونیستها باید از نیروی ابتکار خود جداگانه استفاده نمایند، با شجاعت و مصممانه به میدان جنگ آزادیبخش ملی رهسپار گردند و لوله‌های تفنگ خود را بسوی متجاوزین ژاپنی قراول روند." (نقش حزب

کمونیست چین در جنگ ملی، برگردان فارسی، پکن ۱۹۵۲).

ولی "حزب کمونیست کارگری" غیر ایرانی نتیجه می‌گیرد که علیه ستم ملی، علیه امپریالیسم و صهیونیسم بخاطر استقلال و رهائی ملی نباید مبارزه کرد، کمونیستهای چینی باید تسلیم ژاپنیها می‌شدند و کمونیستهای اروپائی مقاومتی در مقابل تجاوز هیتلر به اروپا نمی‌کردند. خلقهای جهان باید به نظام استعماری تمکین میکردند و بر ضد آن بر نمی‌خاستند. آنها از انیان اتهامشان کار مبارزه ملی و میهن پرستی پرولتری را با یک برجسب "پوپولیستی" پایان می‌رسانند. در گوش تازه بدوران رسیده‌هایی که در جنبش کمونیستی با سابقه ایران نقش نداشته‌اند، هویت زودرستان در نفی نیهیلیستی و متافیزیکی جنبش کمونیستی جهانی است و دیر آمده‌اند و زود هم تشریفشان را خواهند برد این حقایق پژوهاکی ندارد. چقدر زمان لازم است تا نقش منفی‌ای که این عده در مشوب کردن افکار جوانان ایفاء کرده‌اند گندزدانی شود و پاکیزه‌گی مارکسیسم-لنینیسم بر آن پرتو افکند، وابسته به تلاش کمونیستهای واقعی یعنی مارکسیست لنینیستاست.

جنگ عادلانه و غیر عادلانه

مارکسیست لنینیستها همواره میان مبارزه ملل زیر سلطه برای رهائی خویش و بدور افکندن قید اسارت که پرچم میهن پرستی را بدوش می‌کشند با سلطه‌گری امپریالیستها در جنگهای امپریالیستی که برای تسلط بر بازار و غارت متصرفات رقیب به جان هم می‌افتند و در شیور میهن پرستی و در حقیقت ناسیونالیسم کور می‌دمند تفاوت می‌گذارند. هدف مبارزه میهن پرستانه ملل زیر سلطه کسب آزادی سیاسی و از پیش بردن موانع رشد این کشور و قطع نفوذ غارتگرانه امپریالیسم است و حال آنکه "میهن پرستی" امپریالیستی با این هدف صورت می‌گیرد که اهداف غارتگرانه خویش را بیوشاند و ماهیت جنگ امپریالیستی را که جنایتکارانه و برای به برده کشیدن ملل است در مبارزه با رقیب کتمان کند.

مبارزه مردم ویتنام علیه تجاوز امپریالیستی آمریکا و یا فرانسه جنگی عادلانه و بر حق است و حمایت از این نوع میهن پرستی و ناسیونالیسم حمایتی مترقی و مورد تائید کمونیستاست. احزاب واقعی مارکسیستی لنینیستی می‌کوشند که در این مبارزه استقلال طلبانه رهبری مبارزه ملی را برای عبور به سوسیالیسم در کف گیرند. تاریخ معاصر ما مملو است از این مبارزات افتخار آفرین و الهامبخش مردم و پرولتاریای سراسر گیتی است. کافی است به مبارزه مردم کامبوج، لاتوس، اندونزی، چین، کره، ایران، الجزایر، مصر و سراسر آفریقا و آمریکای لاتین نظر افکند که چگونه الهامبخش رزم بی پایان مردم سراسر جهان بود و است.

"حزب کمونیست کارگری" تفاوت میان میهن پرستی و ناسیونال شونیم را مخدوش می‌کند. تفاوت میان جنگهای عادلانه و غیر عادلانه یعنی جنگ خلق ویتنام علیه آمریکا و تجاوز جنگی آمریکا به ویتنام را مخدوش می‌کند. بنظر آنها جنگ جنگ است چه از جانب مردم ویتنام برای آزادی و استقلال ملی باشد و چه از جانب امپریالیسم آمریکا برای تسلط بر ویتنام. این حزب ماهیت امپریالیسم را نفی می‌کند تا هر تجاوزی را مدرن و مترقی و در خدمت رشد نیروهای مولده جلوه دهد. به برخوردهای این دارودسته به تجاوز آشکار آمریکا به افغانستان و عراق و یوگسلاوی نظری افکنید تا ماهیت این حزب را دریابید. برای آنها مبارزه ملی خلق فلسطین علیه اشغالگران صهیونیستی مبارزه‌ای عادلانه و برحق نیست. این است که مرتب در تمام جاهائی که مجبور می‌شوند در این زمینه برای رد گم کردن سخنی بگویند، واژه "دولت اسرائیل" را بجای صهیونیسم و "دولت آمریکا" را بجای امپریالیسم بکار می‌گیرند.

لنین در اثر خویش "کاریکاتوری از مارکسیسم" در وصف کسانیکه با همین گونه استدالات از مارکسیسم کاریکاتوری ساخته‌اند، می‌نویسد: "عبارت پردازی در مورد میهن، فریب خلق است چون این جنگ، جنگ ملی نیست در یک جنگ واقعا ملی عبارت "دفاع از میهن" به هیچ وجه عوام فریبی نیست و ما به هیچ عنوان مخالف چنین جنگی نمی‌باشیم" (از انتشارات توفان صفحه ۱۸).

وی در همان اثر ادامه می‌دهد: "این چنین جنگهایی (واقعا ملی) "بخصوص" در سالهای ۱۷۸۹-۱۸۷۱ بوقوع پیوستند و قطعنامه که به هیچ وجه امکان بوقوع پیوستن آنها را در حال حاضر نفی نمی‌کند، توضیح می‌دهد که چگونه بایستی جنگی واقعا ملی را از جنگی امپریالیستی با شعارهای ملی دروغین تشخیص داد."

لنین روسی به "حزب کمونیست کارگری" ایرانی درس میهنپرستی داده و می‌گوید: "آیا قطعنامه حزب ما، اگر چنین جنگهایی را امروزه امکان پذیر نمی‌دانست، می‌توانست در سال ۱۹۱۵ از جنگهای ملی که نمونه‌هایی از آن بین سالهای ۱۷۸۹ و ۱۸۷۱ بوقوع پیوستند، صحبت کرده و خاطر نشان می‌سازد که ما اهمیت مثبت آنها حاشا نمی‌کنیم. طبیعی است نمی‌توانست چنین کاری بکند، جزوه لنین و زینویف در مورد سوسیالیسم و جنگ تفسیری است از قطعنامه‌های حزب ما، یعنی توضیح عامه فهم قطعنامه می‌باشد. در صفحه ۱۵ این جزوه، سیاه روی سفید آورده شده است که "سوسیالیستها حق دفاع از خصلت مترقی و عادلانه دفاع از میهن و یا جنگ تدافعی را "تنها به مفهوم" سرنگونی حکومت بیگانه "برسمیت شناخته و

ادامه در صفحه ۱۰

دین افیون توده‌هاست

انترناسیونالیسم پرولتری و ایدئولوژی جهان وطنی - کسموپلیتینسم (۳)

نقدی بر نظریه بی وطنی "حزب کمونیست کارگری ایران"

است به مسئله ملی در دوران امپریالیسم و پیدایش
لنینیسم اشاره کرده می آورد: "در سابق معمولاً به مسئله
ملل مظلوم مثل یک مسئله صرفاً حقوقی می نگریستند.
اعلام پرطمطراق "تساوی حقوق ملل"، اعلامیه های
بیشمار راجع به "مساوات ملل"، اینها بود اقداماتی
که احزاب بین الملل دوم به آن قناعت ورزیده و در عین
حال این حقیقت را مکتوم می داشتند که "تساوی ملل"
با وجود امپریالیسم، هنگامیکه گروهی از ملل (اقلیت)
با استثمار گروه دیگری از ملل، زندگی می کنند جز
تسخیر ملل مظلوم چیز دیگری نیست. اکنون این نظریه
حقوقی بورژوازی را در مسئله ملی باید رسوا شده
دانست. لنینیسم مسئله ملی را از اوج اعلامیه های پر
طمطراق پائین کشیده به زمین آورد و اظهار داشت که
اعلامیه های "تساوی ملل"، تا از طرف احزاب
پرولتاریائی با مبارزه مستقیم آزادیخواهانه ملل مظلوم
تقویت نگردد بیاناتی بوج و قلابی خواهد بود. باین
ترتیب مسئله ملل مظلوم مسئله مساعدت و کمک
حقیقی و دائمی در مبارزه آنان بر ضد امپریالیسم و
مساعدت در مبارزه برای ایجاد تساوی حقیقی ملل و
موجودیت مستقل دولتی آنان گردید."

رفیق استالین در جمعبدن خود از لنینیسم برخوردار
کمونیستها را در مورد مسئله ملی تنظیم کرد و نوشت:
"مسئله حقوق ملل یک موضوع منفرد و مستقلی نبوده
بلکه جزئی است از مسئله کلی انقلاب پرولتاریائی، و
این جزء مطیع کل بوده و از نقطه نظر کل باید به آن
نگاه کرد. مارکس در سنوات چهل قرن گذشته طرفدار
نهضت ملی لهستانیها و مجارها و علیه نهضت ملی
چکها و اسلاوهای جنوبی بود. چرا؟ برای اینکه در
آزمان چکها و اسلاوهای جنوبی "ملل مرتجع" و در
اروپا "مقدمه الجیش روسیه" و پیش آهنگ حکومت
مطلقه بودند. در صورتیکه لهستانیها و مجارها "ملل
انقلابی" بودند که ضد حکومت مطلقه مبارزه
می کردند. برای اینکه به نهضت ملی چکها و
اسلاوهای جنوبی، کمک غیر مستقیم به تزاریم یعنی
خطرناکترین دشمن نهضت انقلابی در اروپا می بود."
رفیق استالین این مارکسیست.... ادامه در صفحه ۱۱

برخورد کمونیستها به مسئله ملی

روشن است که ناسیونالیسم یک فاشیست اروپائی و یا
نازی آلمانی با ناسیونالیسم یک سیاه آفریقائی که برای
حق حیات خود مبارزه می کند از زمین تا آسمان فرق
دارد. اگر ملی گرایی یکی، تئوری توجیه غارت و
چپاول است، ناسیونالیسم ملت سرکوب شده یا
میهن پرستی دیگری، مترقی و قابل حمایت است.

لنین برای فهماندن به این بیخردان بود که نوشت: "در
هر ناسیونالیسم بورژوازی ملت ستمکش، یک مضمون
دموکراتیک عمومی بر ضد ستمگر وجود دارد و همین
مضمون است که ما بی قید و شرط از آن پشتیبانی
می کنیم (در باه حق ملل در تعیین سرنوشت خویش).
و در جای دیگر: "باید میان ناسیونالیسم ملت ستمگر و
ناسیونالیسم ملت ستمدیده، بین ناسیونالیسم ملت
بزرگ و ناسیونالیسم ملت کوچک فرق گذاشت" (در
باره مسئله ملیت یا "سیستم خود مختاری").

لنین در حقیقت همان روشی را در برخورد به استقلال
ملی ملل در پیش می گیرد که مارکسیسم به ما می آموزد
و مارکس در برخورد به کارگران لهستان و یا انگلستان
و ایرلند و یا سیاست استعماری تزار نسبت به ایران و
انگلستان نسبت به هندوستان و یا آفریقای سیاه
داشت.

رفیق استالین می گفت: "...مبارزه ملی در شرایط
سرمایه داری نوپا، مبارزه طبقات بورژوازی با یکدیگر
است. بورژوازی گاه موفق می شود که پرولتاریا را نیز
به سوی جنبش ملی جلب نماید، و آنگاه مبارزه ملی به
لحاظ نمای بیرونی خویش کارا کتر "همه خلقی" پیدا
می کند، اما فقط به لحاظ نمای بیرونی خویش. در
ماهیت امر این مبارزه همواره مبارزه های بورژوائی که
در اساس برای بورژوازی سودمند و به صرفه می باشد
باقی می ماند.

اما از اینجا به هیچوجه نمی توان چنین نتیجه گرفت که
پرولتاریا نمی بایستی علیه ستم ملی مبارزه نماید."
استالین که پس از لنین بزرگترین مارکسیست عصر
حاضر، شاگرد وفادار لنین و آموزگار بزرگ لنینیسم



وجدانهای پاک و بیدار

دانشجویان اساساً جوانانی هستند که در پی کسب و
جستجوی دانش اند. آنها از این طریق با روش تحقیق و
تخصص، پویندگی و پرسشگری، جستجوگری آشنا شده
و به کار علمی اشتغال می ورزند. دانشجویان بخاطر
عدم شرکت مستقیم در تولید اجتماعی هنوز جایگاه
پایدار و مستقیم طبقاتی نیافته اند. منشاء طبقاتی آنها
اکثراً از طبقات خرده بورژوا و بورژوای جامعه است.
باین جهت از نظر علم مارکسیسم-لنینیسم از قشر
دانشجو و نه از طبقه دانشجو سخن می رود. دانشجویان
بعلت همین عدم وابستگی مستقیم طبقاتی و علاقت
بلاواسطه اقتصادی بسیار حساس اند و تحت تاثیر
اکتسابات ذهنی خود بشدت از بیعدالتیهای اجتماعی
رنج می برند. قشر دانشجو بویژه در ممالک زیر سلطه
نظیر کشور ما ایران می تواند جهت گیری انقلابی پیدا
کند و به طبقات انقلابی جامعه نزدیک شود. در دوران
دانشجویی عامل ذهنی نقش قطعی در سنجش فکری
دانشجویان بازی می کند. تجربه در ممالکی نظیر ما
نشان می دهد که دانشجویان اولین قشری هستند که
فریاد اعتراضشان علیه بیعدالتی، سرکوب و وحشیگری
رژیمهای مستبد بلند می گردد. آنها خواهان یک
دموکراسی مردمی بطور عام هستند. ما این تجربه را در
زمان رژیم منفور پهلوی داشتیم و اکنون نیز با این
تجربه در رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی روبرو
هستیم. ویژگی جنبش دانشجویی در عین آگاهی ذهنی
و دارا بودن ایده آل انسانی، ... ادامه در صفحه ۶

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت، www.toufan.org نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه «حزب کار ایران»، حزب واحد طبقه کارگر
ایران است. این زبان برای هرچه رسانتر شدن به یاری همه کمونیستهای صریح، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را
در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود
باجراییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست
همگان برسانیم.

TOUFAN حساب بانکی
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۳۴۶ ۶۹/۹۶۵۸۰

TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیروز باد حزب طبقه کارگر ایران